



## بررسی تحولات استراتژیک جنگ تحمیلی از آغاز تا پایان سال ۱۳۶۱

تهیه و تدوین:

گروه پژوهش فصلنامه

	<p>جنگ تحمیلی در هشت سالی که به طول انجامید، آمیزه‌ای از لحظات شیرین و تلخ، موفقیت و ناکامی و پیروزی و شکست بود. دفاع هشت ساله دلبران این مرز و بوم، درس‌های فراوانی به همراه داشت. جنگ در شرایطی بر کشور ما تحمیل شد که ارتش از آمادگی مطلوب به دور بود و آشفتگی‌هایی که معمولاً پیامد هر انقلابی است نیروهای مسلح کشور را نیز دربرگرفته بود. در چنین شرایطی، متوقف ساختن روند پیشروی قوای متجاوز سرمست از باده پیروزی، کاری بس دشوار و بزرگ بود، که قوای مسلح کشورمان به همراه نیروهای مردمی توانستند از عهده این مهم برآیند. عملیات‌های ایران در مرحله آزادسازی، کارشناسان نظامی جهان را به تأیید قدرت نظامی آن وادار کرد. در این عملیات‌ها، نوآوری، غافلگیری، استفاده از نقاط ضعف دشمن، شناسایی دقیق موقعیت نیروهای دشمن و استفاده از عوارض طبیعی مناطق عملیاتی، در ترکیب با عواملی چون ایمان، روحیه انقلابی و شهادت‌طلبی توانست پیروزی نیروهای خودی را تضمین کند. در سایه این پیروزی‌ها، بخش وسیعی از مناطق اشغالی آزاد شد و ارتش عراق به پشت مرزهای بین‌المللی رانده شد. مرحله بعدی جنگ که «تنبیه متجاوز» نام گرفت جنگ در خاک عراق تداوم پیدا کرد. در این مرحله نیز عملیات‌های بزرگی انجام شد. عملیات‌هایی که در این مرحله انجام شد به مراتب پیچیده‌تر از عملیات‌های مرحله آزادسازی بود. در این رابطه می‌توان به دلایل ذیل اشاره کرد:</p>			
	<p>اولاً با آگاهی ارتش عراق از تاکتیک‌ها و ابتکارات نیروهای نظامی ایران، آنها توانستند میزان غافلگیری‌شان را به حداقل برسانند،</p>			
	<p>ثانیاً ارتش عراق با ایجاد موانع و استحکامات پیچیده و مستحکم در جلو مواضع نیروهایش توانست ضمن روحیه بخشیدن به نیروهایش، اجرای عملیات‌های جدید را برای ایران دشوار و پرهزینه کند،</p>			
	<p>ثالثاً در این مرحله روحیه عراقی‌ها با مرحله قبل متفاوت بود چرا که در خاک خودشان می‌جنگیدند،</p>			
	<p>رابعاً عملیات‌های پیروزمند ایران در مرحله آزادسازی، باعث شد حامیان منطقه‌ای و فرماندهان عراق برای جلوگیری از شکست عراق، به حمایت همه‌جانبه از این کشور بپردازند. به همین خاطر ماشین جنگی عراق در مدت کوتاهی به شدت تقویت شد، این در حالی بود که ایران با مشکلات عدیده‌ای برای تأمین سلاح و تجهیزات مواجه بود.</p>			
	<p>دلایل فوق و بسیاری دلایل دیگر، باعث شد که در این مرحله تعدادی از عملیات‌های انجام شده، کاملاً موفق نباشد یا بعضاً با عدم‌الفتح همراه باشد. به دنبال این مسائل، فرماندهان یگان‌های سپاه با حضور آقای محسن رضایی برای بررسی دلایل و عوامل موثر در این زمینه، جلسات متعددی را برگزار کردند.</p>			
	<p>در این جلسات هریک از فرماندهان نقطه‌نظرات خود را درباره عوامل موثر در شرایط به وجود آمده ابراز نمودند. سند حاضر، بخش دوم متن پیاده شده این جلسات است. با توجه به اینکه متن سند به صورت گفتاری است لذا تلاش کرده‌ایم حداقل ویراستاری برای گویاسازی این سند انجام شود.</p>			

سال نهم □ شماره سی و پنجم □ زمستان ۱۳۸۹



## ۱) تشریح مقاومت و فشار شدید دشمن بر روی نیروهای خودی

غلامعلی رشید: یک تکه از جاده بین قرارگاه فتح و نصر در دست دشمن باقی مانده بود و از آنجا به یازده کیلومتر پایین هم فشار می‌آورد و خط دشمن اینجا بود. برادر عزیز! ببینید خط دشمن درست اینجا بود اما اینجا

بیاورد، باتلاق هم بود و هنوز هم زمینش هست، میدان مین بود بچه‌های (تیپ ۴۶ فجر) سریع آمدند در اینجا یک خاکریز زدند و تا آن روزهای آخر آن را تمام کردند (یک هفته شد) یعنی از اینجا که حرکت کردیم در منطقه کانال، یک فشار سنگین به ما آمد و یک جناح به دشمن دادیم که واقعا از آن ضربه خوردیم و تیپ ۲۴ مکانیزه آمد و فشار سنگینی را به نیروهای ما وارد کرد در آنجا همه احساس کردیم که شکست خوردیم و عده‌ای از بچه‌های ما در اینجا شهید شدند و درست فردای آن روز، یا نصف شب، این نیروها عقب‌نشینی کردند و دشمن در تزلزل عجیبی به سر می‌برد (عقب‌نشینی) یعنی حتی اگر ما را پنج الی شش کیلومتر عقب می‌راند کاری را نمی‌توانست از پیش ببرد، یعنی ببینید دشمن چقدر تزلزل داشت که دو تا لشکرش را خارج کرد. گوش کردی؟ یا در عملیات محرم، دشمن رخنه کرد و در دو طرف بچه‌های لشکر امام حسین (ع) دشمن حضور داشت و بچه‌ها عقب‌نشینی کردند. در عملیات رمضان ما عالی‌ترین کیفیت را داشتیم، اما چرا عقب می‌آمدیم؟ در مرحله پنجم عملیات، نیروهای محمد رسول‌الله، اما

باتلاق و میدان مین بود، یعنی ما این جناح را به دشمن داده بودیم و از صدام هم احساس خطر می‌کردیم که نباید پُل ما را بگیرد، ما پل را برای [قرارگاه] نصر زدیم و دیدیم که دشمن نمی‌تواند بیاید و اصلا هم جایش نیست اما آمده بود و می‌دانید چه کرده بود؟ از این جاده آسفالتی حدود پانصد متر این طرف آمده بود و دو سنگر تانک در اینجا اینجا کرده بود و با تیربار بچه‌ها را می‌زد. و به تیپ رسول‌الله (ص) از این طرف فشار می‌آورد... با این یازده کیلومتری که در دست دشمن بود، دشمن اصلا می‌توانست یک جناح بگیرد چراکه در مقابلش هیچ چیز نبود و این تیپ رثوفی هم نه کیلومتر اینطرف جاده مستقر شده بود یعنی شب که من و حسن [باقری] رفتیم آنها را در اینجا پیدا کردیم. اما علت این که دشمن به داخل نیامد تا یک جناح از فتح و یک جناح هم از نصر بگیرد و قضیه را تمام کند به خاطر این بود که دشمن تمام قدرتش را مقابل ما گذاشته بود و می‌جنگید، یک پاتک، دو پاتک، .... یعنی یک هفته بچه‌ها پاتک‌ها را جواب می‌دادند... و عراق هیچ‌وقت از اینجا نمی‌توانست فشار

فشار سنگینی بر روی نیروها وجود داشت و واقعاً ما باید تصمیم به عقب‌نشینی می‌گرفتیم. **عزیز جعفری:** برادر رشید، من می‌خواهم بگویم الان مسئله عقب‌نشینی برای ما باب شده، یعنی اگر در فتح‌المبین یا بیت‌المقدس لازم بود مقاومت کوتاه و موقت بکنیم تا پیروزی نصیب ما بشود الآن آن مقاومت را نمی‌کنیم...

## ۲) مقاومت و ایثار رزمندگان در والفجر

[شهید] حسین خرازی: ... ما در عملیات فرمانده کل قوا با برادر رحیم بودیم و جداً هم مقاومت و ایثار بچه‌ها عجیب بود و خود برادر

رحیم هم آر.پی. جی می‌زد و بچه‌ها ایستادند جنگیدند و صبر کردند. در طریق‌القدس بچه‌ها به اضطراب و اضطراب خودشان پی بردند. در عملیات طریق‌القدس در جزابه هم همین‌طور یعنی این فشار وجود داشت. در عملیات فتح‌المبین،

رحیم صفوی: اولین عامل خلاقیت فرماندهی، توجیه بودن فرمانده نسبت به منطقه و ورزیدگی فرمانده در روحیه دادن به نیروها و منسجم کردن نیروها است

دومرتبه در عین‌خوش از سه طرف [تحت فشار بودیم]، طوری که ما نشسته بودیم و خدا شاهد است می‌گفتیم که خدایا ما در اینجا چکار بکنیم؟ به بچه‌ها می‌گفت: ان تنصرالله ینصرکم، می‌گفتیم عم یجیب بخوانند و بچه‌ها را هر روز این‌گونه نگه می‌داشتیم و این دو آیه به شرح زیر است:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِتْنَةً فَاتَّبِعُوا وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (٤٥) وَأَطِيعُوا

حسین، ولیعصر، ۱۷ قم و نجف بودند و رفتند تو این محدود ولی نتوانستیم حفظ کنیم، چرا؟ وضعیت کلاً یک طوری بود که نمی‌توانستیم بمانیم، اما اینجا را که شما (شهید ابراهیم همت) مثال می‌زنید باید بگویم که بهترین مواضع پدافندی در عین‌خوش قرار داشت و برادرها هم به راحتی در اینجا دفاع می‌کردند، منتها در اینجا مجبور شده بودند یک قوسی به خودشان بدهند.

**عزیز جعفری:**... اصلاً خاکریزی کنار جاده عقبه لشکر امام حسین(ع) نبود.

**غلامعلی رشید:** بین برادر عزیز! همه چیز را باید مقایسه کرد. دشمن به مراتب نیرویش ضعیف بود یعنی دشمنی که اینجا با ما می‌جنگید با دشمنی که اینجا با ما می‌جنگید فرق داشت. ...از اینجا با سه لشکر به شما حمله کرد و اینجا هم دو لشکر! درحالی که آنجا دو یا سه تیپ بود و اینجا چهار لشکر بود و اصلاً نیروی دشمن از اینجا تمام نمی‌شد. لشکرهای ۳، ۵، ۶، ۷، ۹ و ۱۲ حضور داشتند و همه می‌آمدند به ما می‌زدند، چقدر تانک!!! مدام می‌دیدید که باز تانک می‌آید(احتمال قوی در رمضان) اما دشمنی که در اینجا بود دشمن ضعیفی بود و تنها تیپ ۱۰ و تیپ ۲۴ مکانیزه بود که به ما فشار می‌آورد، اما بچه‌ها مواضع را داشتند ... . به قول برادر محسن اصلاً از کجا معلوم بود اگر ما در رقابیه عمل نمی‌کردیم، و اگر شما در دشت عباس با تیپ ۳۷ ادغام نمی‌شدید یا اگر ما در رادار عمل نمی‌کردیم، دشمن اجازه می‌داد اینها سرجایشان باقی بمانند و ممکن بود فشار می‌آورد و آنها را وادار به عقب‌نشینی می‌کرد و در اینجا تسلط پیدا می‌کرد و ما با وجود این فشار سنگین آمدیم و دشمن فرار کرد و دیگر دشمنی نماند و در طول چهار روز،

نیست، ما هر کجا عمل می‌کنیم اهمیت منطقه را نمی‌دانیم یعنی اگر هم کسانی بدانند در رده بالا می‌دانند و فرمانده گردان‌ها که باید پدافند و مقاومت بکنند اهمیت منطقه را نمی‌دانند. نکته دوم هم مسئله زمین است. اگر بخواهیم مثال بزنیم مسئله همین دو پلی است که داخل والفجر داشتیم و فرمانده گردان نمی‌دانست که اگر این دو پلی سقوط کرد چه بر سر ما می‌آید. من دقیقاً یادم هست یک فرمانده گردان بود به او گفتیم اگر این سقوط بکند همه خط‌ها عقب می‌آید و به این شکل توجیه شد و ایستاد. زمانی که برادرمان متوسلیان یا برادرمان حسین [خرازی] داخل عین‌خوش پدافند می‌کردند، اهمیت منطقه را می‌دانستند و حتی تاکتیک هم داشتند، اما الان تاکتیک را که قبلاً داشتیم دیگر نداریم و حتی اهمیت منطقه را نمی‌دانیم که تا چه حد است.

### ۳) تشریح موقعیت و استعداد نیروها در عملیات

محسن رضایی: (این حرف درست است) در رابطه با این موضوع، این مطلب هم قابل توجه است که فرماندهی ما ضعیف شده، البته نه اینکه مثلاً مقاومت کم شده و آن‌گونه که نیروها در دست یک مسئول بودند اکنون دیگر نیستند و فرمانده گردان‌ها توجیه نیستند و هدف‌هایشان را نمی‌شناسند. [بلکه] اهمیت مأموریتشان را نمی‌دانند، و لذا طرف آنجا می‌رود و کمی به آنها فشار می‌آید دنبال توجیه می‌گردند... رحیم صفوی: اینها مطالب گفته شد و ما اینها را این‌گونه جمع‌بندی می‌کنیم که به غیر از عوامل ایمانی، فرماندهی مهم‌ترین عامل است. یعنی اگر یک فرمانده، مبتکر و خلاق باشد و بتواند نیروهایش را بعد از یک عملیات

اللَّهِ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ  
وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۴۶)»

خداوند شش شرط را برای پیروزی نشان داد. ایمان، ثبوت قدم، ذکر کثیر، مسئله فرماندهی و اطاعت فرماندهی، عدم تفرقه و اتفاق داشتن و نهایتاً صبر (دو مرتبه). اینها عواملی کیفی هستند که خداوند از عوامل پیروزی می‌داند و در قرآن ذکر می‌کند.

مطلب بعدی و ایرادی که به برادرمان احمد در ارتباط با عملیات والفجر گرفته می‌شود این مطلب است که ما به یک نتیجه رسیدیم

که در خط، کم عمل بکنیم و از همین کم عمل کردن هم نتیجه گرفته بودیم. این موضوع خوب عمل نشد، یعنی ما خط‌مان را خوب پاکسازی نکردیم و لیکن در عملیات رمضان خط به خوبی پاکسازی

شد یعنی ما خط‌مان خوب پاکسازی شد و بعد هم درست است که همان موقع هم عبور کردیم، اما به پاکسازی خط اطمینان داشتیم. در عملیات والفجر، این خط پاکسازی نشده بود و اصلاً عقبه‌مان هم نامطمئن بود یعنی در عقبه‌مان تیر می‌آمد... و همان طوری که پاکسازی می‌شد می‌توانستیم یک سرپل بگیریم. این عقبه‌مان پاکسازی نشد و به عبارتی، خط اول شکسته نشد (این مشکل در عملیات والفجر بود).

امین شریعتی: ... مسئله فقط فشار دشمن

[شهید] ابراهیم همت: یکی اصل فرماندهی بود؛ فرماندهی قاطع، علی‌گونه، محکم و نترس، شجاع و تابع ولایت، نیروها را هم به همین ترتیب دنبال خودش می‌کشاند

رمضان از منطقه ۲ نمی‌آمد (یا مثلاً می‌گویند کیفیت نیروی منطقه ۲ اینجور است) یعنی از شمال داشتیم، از مشهد داشتیم، نمی‌دانم از همه شهرستان‌های ایران داشتیم و مسئله‌ای نداشتیم و عملیات‌مان را با توکل به خدا انجام می‌دادیم اما الان همان نیروها رفته است... خدا شاهد است بهترین نیرو در این منطقه آذربایجان و قزوین و همین نیروهایی که مال منطقه ۱ است می‌باشد، دست علی بن ابیطالب (ع) آمده، ... اصلاً نمی‌داند بسیج‌شان را چکار کند، فرمانده گردانش را چکار کند، رفته و دیدم مثلاً فرمانده

گردان‌هایی که الان در لشکر نجف است برادر رحیم ما اینها را سه روز یک بار چهار روز یک بار می‌آییم جمع‌شان می‌کنیم و مسائل را برای آنها توضیح می‌دهیم. به آنها می‌گوییم آقا این مسئله الان این‌گونه است و

[شهید] حسین خرازی:  
شیوه جنگیدن ما لو رفته؛ دشمن تاکتیک ضد پیاده دارد، از توپخانه‌اش و از زمین به درستی استفاده می‌کند و برای جنگیدن انگیزه دارد

چنین وضعیتی داریم تا مسئله منافقین و غیره و ذالک را بدانند، مسائل را توجیه می‌کنیم. اما الان چند روز است برادر ربیعی رفته در لشکر فجر با فرمانده گردان‌هایش جلسه گذاشته، فرمانده گردانی که مثلاً سه شب دیگر می‌خواسته عملیات بکند، برادر ربیعی می‌گوید اصلاً اینها در حال و هوای جنگ و عملیات و اینها نبودند و اصلاً دور از این مسائل بودند که مثلاً بخواهند در رابطه با عملیات حرکتی بکنند و اصلاً جزئی‌ترین مسائل‌شان حل نشده بود...

بلافاصله منسجم و جمع و جور بکند و به آنها کار بدهد و با اینکه از هم پاشیده شده‌اند بین آنها تقسیم کار بکند و خودش هم به منطقه مسلط باشد و بداند کجا را باید محکم بچسبد و به نیروها روحیه بدهد و نیروها را تشویق بکند و مانع عقب‌نشینی آنها بشود. اولین عامل خلاقیت فرماندهی، توجیه بودن فرمانده نسبت به منطقه و ورزیدگی فرمانده در روحیه دادن به نیروها و منسجم کردن نیروها است و اینکه در نیروها هم نیروهای با تجربه زیاد باشد، نیروهایی که اگر گفته شد این کار را انجام بدهید خودشان بفهمند باید چه کار بکنند در هر صورت باید یک نیروی با تجربه ... در بین نیروها حضور داشته باشد. من یادم هست در عملیات دارخوین، در خط یک برادر بود که ما می‌دیدیم پشت خمپاره ۶۰ داد می‌زند، می‌رفتیم آن طرف‌تر می‌دیدیم همان آمده پشت خمپاره ۱۲۰ داد می‌زند، خیلی هم خوشحال بود و خط را طی می‌کرد، خمپاره ۶۰ و کالیبر ۵۰ و ۱۲۰ را با هم شلیک می‌کرد. مسئله دوم متناسب بودن زمین بود چون در منطقه‌ای که بچه‌ها می‌خواهند مقاومت یا پدافند کنند، زمین خیلی موثر است. اگر دو جناح محفوظ باشد که دشمن به پشت آنها نفوذ نکند مقاومت می‌کنند. اگر دشمن پشت سر نیروی ما را بگیرد دیگر نیرو پشت تیربار هم نمی‌ماند. عامل بعدی این است که اگر ما به نیروهایمان مهمات، آب، غذا و ... برسانیم و مجروح و شهیدشان را هم تخلیه بکنیم نیرو می‌ماند.

[شهید] احمد کاظمی: برادر رحیم من در تکمیل این مسائل که شما فرمودید می‌خواهم بگویم که ما فرماندهی را اصل عملیات می‌دانیم و نیرو را اصل نمی‌دانیم. برادر رحیم، من این را اثبات می‌کنم. نیروی ما تا عملیات

**۴) اصل موفقیت**

محسن رضایی: من چند سؤال می‌پرسم و برادرها سعی کنند جمع‌بندی شده جواب بدهند تا ببینیم که چطور است، اول برادرمان همت بگوید، اصول کلی را که از آن استفاده می‌کردید چه بود؟

[شهید] ابراهیم همت: عقبه، غافلگیری و مسئله جناح و ...

محسن رضایی: ... شما جواب ما را به صورت خلاصه بدهید. بفرمایید اصول موفقیت ما چه بوده است؟

[شهید] ابراهیم همت: یکی اصل فرماندهی

بود؛ فرماندهی قاطع، علی‌گونه، محکم و نترس، شجاع و تابع ولایت، نیروها را هم به همین ترتیب دنبال خودش می‌کشاند. یعنی اگر به شهید قوجه‌ای نیروهای کم سن و سال دادند... به حاج احمد آقا گفت: این نیروهای من همه کم سن هستند، حاج

احمد گفت برو، همین که هست. رفت و چهل و هشت ساعت، کاری کرد که از گوش‌هایش چرک می‌ریخت و جاده آسفالت‌ه جناح چپش هم خالی بود تا اینکه همان‌جا شهید شد و نیرویش هم آخرین نفری بود که در عملیات بیت‌المقدس (به انرژی اتمی) آمد که من گریه‌ام گرفت ... بسیجی‌ای که حتی یک مو، در صورتش در نیامده، سرتاپایش خاکی بود. محسن رضایی: توضیح بده.

[شهید] احمد کاظمی: دشمن قبل از این که ما حمله کنیم، خودش مسائل را پیاده می‌کرده و از این روست که نیروهایش به جنگی که ما می‌خواهیم با آنها شروع بکنیم آشنا هستند

[شهید] ابراهیم همت: ۱. اصل فرماندهی، ۲. اصل غافلگیری (مهم هست)، ۳. اصل سرعت عمل. (فاصله عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس صد روز هم نشد)

در فرماندهی من به تمرکز نمودن قوا معتقد نیستم و اگر هم عمل خوب بشود دشمن کیسه بکسی می‌شد که از هر طرف بهش خورده می‌شود و می‌شود از چند جا به آن ضربه زد و اگر ما قوایمان را متمرکز کنیم دشمن هم متمرکز عمل می‌کند و اگر ما جدا بشویم دشمن هم جدا می‌شود، لذا باید دید سود و زیانش کدام‌شان بیشتر است. یک مسئله هم بحث کیفیت است، ما کیفیت را باید به‌عنوان یکی از اصول در نظر بگیریم. یکی مسئله دیگر هم موضوع جناح است که یکی از اصل‌های مهم در جنگ هست حفظ جناحین خیلی مهم است و عقبه هم شرط است و اینها اصول جنگ هستند.

**۵) امتیازات دشمن**

محسن رضایی: یک سؤال هم از برادرمان حسین می‌کنم، عواملی که الان به عنوان امتیاز، در دست دشمن است چیست؟

[شهید] حسین خرازی: (یعنی مسائلی به غیر از) این صحبت‌هایی که برادرمان رشید کردند؟ محسن رضایی: کلاً می‌خواهیم یک جمع‌بندی از شرایط موجود به دست آوریم...

[شهید] حسین خرازی: نمی‌توانم جمع‌بندی بکنم. محسن رضایی: چرا؟

[شهید] حسین خرازی: آمادگی‌اش را ندارم اینها را نوشته‌ام. غلامعلی رشید: الان در این وضعیت، دشمن چه امتیازهایی در دست خود دارد؟



رحیم صفوی: دشمن اطلاعات دارد.

محسن رضایی: اصولی که دشمن الان از آنها استفاده می‌کند و حالا قبلاً بوده یا نبوده و کلاً امتیازاتی که الان دشمن دارد چیست که از آنها بر علیه ما استفاده می‌کند؟

[شهید] حسین خرازی: امتیازات تسلیحاتی‌اش.

[شهید] احمد کاظمی: شیوه جنگیدن مان لو رفته.

خط است، متوجه می‌شود الان اینجا چه نیرویی هست و چه شکلی می‌خواهد، با آن بجنگد، توجیه است که با چه شکلی می‌تواند در مقابل ما دفاع بکند. این اصل اساسی است که قبل از عملیات والفجر نیز که ما با برادر علی اسحاقی صحبت می‌کردیم، ایشان می‌گوید دشمن چند بار دو سه تا تیپ را حرکت داده و تا دم خط اول می‌آورده و دوباره به عقب بر می‌گرداند، یعنی مانور ضد حمله خودش را اجرا می‌کرد. به عبارت دیگر، قبل از این که ما حمله کنیم، خودش مسائل را پیاده می‌کرده و از این روست که نیروهایش به جنگی که ما می‌خواهیم با آنها شروع بکنیم آشنا هستند ...

### ۶) مهم‌ترین عوامل بر علیه دشمن

محسن رضایی: حالا یک سؤال از برادرمان همت می‌کنم: مهم‌ترین عاملی که ما قبلاً از آن بر علیه دشمن استفاده می‌کردیم چه بود؟  
[شهید] ابراهیم همت: به نظر من بیشتر اصل غافلگیری بود و دشمن هم نمی‌فهمید یعنی آگاه نبود که ما چه می‌کنیم.  
مرتضی صفاری: البته شب عملیات را

[شهید] حسین خرازی: شیوه جنگیدن ما لو رفته؛ دشمن تاکتیک ضد پیاده دارد، استفاده صحیح از توپخانه‌اش، استفاده صحیح از زمین، آموزش مداوم (دشمن) که مرتب تمرین می‌کند، انگیزه‌ای که برای جنگیدن دارد و ما هم نهایتاً می‌خواهیم به سرزمینش تجاوز کنیم، متمرکز کردن قوایش؛ استفاده از نیروی احتیاطش، ترابریش و ...

[شهید] احمد کاظمی: یکی لورفتن تاکتیک‌مان است، یکی دیگر اطلاعات قوی دشمن است، یکی استفاده از صداقت ما در جنگ است که دشمن از آن خیلی استفاده کرده و یکی هم تمرکز قواست، یکی نکته دیگر استفاده صحیح از زمین و سلاح می‌باشد و یکی نیز انگیزه داشتن نیروها و سربازهای دشمن است؛ ما الان داریم در خاک دشمن می‌جنگیم، مسئله هدایت فرماندهی و هدایت صحیح فرماندهی و حضور فرماندهان دشمن در خط و توجیه بودن فرماندهانشان نسبت به جنگ و هدف‌هایی که ما در رابطه با جنگ داریم. فرماندهی که در

می دانست.

**محسن رضایی:** خود دشمن همه چیز را فهمیده بود.

**غلامعلی رشید:** در فتح المبین که می خواستیم به دشمن حمله کنیم، چزابه را برای ما به وجود آورد چون می دانست که ما می خواهیم به او حمله کنیم. ما چزابه را دفع کردیم و رفتیم جمع شدیم، برای چه دشمن دو شب قبل از عملیات فتح المبین با ده تیپ به اینجا حمله کرد؟ وقتی اسیر گرفتیم می گفت ما پانزده روز است که می دانیم شما می خواهید حمله کنید

ولی هر چه نشستیم دیدیم چاره ای نداریم و می بینیم که شما را باید از این بالای سر خودمان اینجا بکشانیم، و این نقطه ضعف ماست و این هم نقطه قوت ماست و ما می خواهیم شما را اینجا بکشانیم. این فرمانده می گفت: از بیست روز قبل شما

[شهید] احمد کاظمی: دشمن به این نتیجه رسیده در خط اول خودش است ما را از چیزی که در جنگ همیشه به ما کمک می کند؛ مثل خاکریز و کانال و اینها دور نگه دارد

بیرق هایتان و همه چیزتان معلوم است...

[شهید] **ابراهیم همت:** منظور من از غافلگیری این نیست که اطلاعات دشمن ضعیف است اطلاعات یک مسئله است، شناخت ما، جناح گرفتن از دشمن و به عقبه دشمن زدن یک موضوع دیگر است ...

**محسن رضایی:** اینها که جزء اصول غافلگیری نیست، اصلاً جناح را متوجه ای؟ جناح خودش یک موضوع است و غافلگیری هم یک موضوع دیگر است، شما یک چیز کلی می گوید، جناح

گرفتیم، عقبه اش را بستیم در غافلگیری هم پدرش را در آوردیم و تمام شد. این خوب است اما ما می گوئیم مهم ترین عامل موفقیت ما را بر دشمن توضیح بدهید...

[شهید] **ابراهیم همت:** برادر محسن، من، چهار نکته را مطرح می کنم.

**محسن رضایی:** در ارتباط با دشمن، نه در ارتباط با خودمان. من اول سؤال برادر احمد و حسین را تکمیل کنم و آن اینکه دشمن الان نسبت به ما اطلاعات دارد، استحکامات دارد، موانع دارد و آتش و دشمن الان به طور کامل بر ما می چربد.

**غلامعلی رشید:** چه چیزی ندارد؟

[شهید] **ابراهیم همت:** الان خدمت تان می گویم. استفاده خوب از سلاح و سرعت عمل در جابجایی، آموزش و دیسیپلین نظامی و فرماندهی هم نسبت به ما بهتر است.

**محسن رضایی:** اینها را همین دو سال اخیر یاد گرفته، یعنی قبل از آن، از سلاحش استفاده نمی کرد؟

[شهید] **ابراهیم همت:** چرا برادر محسن، همان چیزی که او دارد در دست ما هم هست. الان در پدافندش هم اینقدر خوب از کانال و تونل در پدافند استفاده می کند که ما یک درس بزرگ مان را در جنگ در پدافند عراق دیدیم.

**محسن رضایی:** یعنی قبلاً کانال و تونل نداشت و اگر هم داشت استفاده نمی کرد.

[شهید] **همت:** الان آموخته و خوب هم دارد از آن استفاده می کند...

**محسن رضایی:** آموخته که استحکاماتش زیاد شده، بله ما هم می پذیریم که اضافه شدن استحکامات برای دشمن یک عاملی هست اما با این حال در عملیات والفجر تمام برادرها عبور کردند.



که می‌شد هدف‌های مان را گرفته بودیم و یا نزدیک به هدف‌هایمان داشتیم تحکیم مواضع می‌کردیم یعنی جنگی دیگر در روز با دشمن نداشتیم...

**محسن رضایی:** خب، حالا چرا در روز جنگ داریم؟

**[شهید] احمد کاظمی:** دلیلش موانع دشمن است، دشمن به این نتیجه رسیده در خط اول خودش است ما را از چیزی که در جنگ همیشه به ما کمک می‌کند؛ مثل خاکریز و کانال و اینها ما را از آنها دور نگه دارد ...

مصطفی ربیعی  
: یک نکته اینکه الان دشمن نقاط قوتش را تا صبح از دسترس ما دور نگه می‌دارد و سعی هم می‌کند استفاده صحیحی از شب بکند، صبح که شد هنوز ما نقاط قوت دشمن را از بین نبرده‌ایم. یک نکته هم این است که

**مصطفی ربیعی:** الان دشمن نقاط قوتش را تا صبح از دسترس ما دور نگه می‌دارد و سعی هم می‌کند استفاده صحیحی از شب بکند، لذا صبح که شد هنوز ما نقاط قوت دشمن را از بین نبرده‌ایم

عقبه‌های دشمن از دسترس ما دور است یعنی عمق زیادی را باید طی کنیم و اگر عقبه‌های دشمن را نزنیم سازمان دشمن از هم نمی‌پاشد. یک مسئله‌ای که من خودم بر آن اصرار داشتم (چون در عملیات والفجر وقت آزاد داشتیم) این بود که شبکه مخابراتی باسیم دشمن به هم نریخت و از بی‌سیم استفاده صحیح می‌کرد و اصلاً از بی‌سیم استفاده نمی‌کرد، حتی یکی از پست‌هایش را که من می‌گرفتم به او می‌گفتم که مثلاً درود بر تو که داری مثلاً شبکه دشمن

**غلامعلی رشید:** همین جا هم میدان مین داشته است ...

**[شهید] همت:** سخت است.

**محسن رضایی:** می‌گوید سخت است! به هر حال شما عبور می‌کنید.

**[شهید] همت:** برادر محسن، این صبح رسید که من ساعت یازده از جاده آسفالت به شما گفتم که دیگر به جاده آسفالت رسیدیم ...

**غلامعلی رشید:** نه، ساعت ده و نیم خط را شکستید ...

**محسن رضایی:** این را قبول می‌کنم که استحکامات یک عامل در دست دشمن است، اما اگر بتوانید برای ما مهم‌ترین عامل را بگویید بهتر است.

**[شهید] احمد کاظمی:** استفاده از دو تا ضعف دشمن، یکی عملیات در شب و یکی هم پیاده در مقابل زرهی دشمن و این دو تا وضعی که دشمن داشت ما دو تا ضد در مقابلش گذاشتیم، یعنی در مقابل زرهش پیاده را گذاشتیم، به خصوص در منطقه فتح‌المبین که زرهی دشمن به هیچ صورت ... نمی‌توانست در شب مانور کند و پیاده ما به راحتی عمل می‌کرد ...

**محسن رضایی:** خُب در عملیات‌های والفجر و رمضان هم همان جور بود پس چه شد؟

**[شهید] احمد کاظمی:** در عملیات والفجر و رمضان نه، در رمضان ما شب جنگیدیم و در روز با زرهی به ما پاتک کرد یعنی پیاده دشمن نبود که به ما پشت کرد و ما شب موفق شدیم و ...

**محسن رضایی:** ما در رمضان و والفجر هم پیاده بودیم.

**[شهید] احمد کاظمی:** این را ثابت می‌کنم، استفاده از دو تا ضعف اساسی دشمن یکی عملیات در شب و یکی هم پیاده در مقابل زرهی متتها با این شرط اساس که ما صبح



را کنترل می‌کنی که حتی پست استراقش هنوز عقب نرفته بود، حملات قبل طوری بود که تا بچه‌ها یک تک می‌کردند و دو ساعت از عملیات که می‌گذشت حداقل به مقر تیپ رسیده بودند و پست استراق هم که در مقر تیپ بود عقب می‌رفت و این خیلی مسئله مهمی بود که اصلاً دشمن شبکه باسیم‌اش به هم نریخته بود.

**محسن رضایی:** شما مهم‌ترین عامل موفقیت را چه می‌دانید؟

**[شهید] احمد کاظمی:** برادر محسن من برای آن سؤال یک جواب دیگر دارم.

**محسن رضایی:** اگر جواب داری می‌خواستی همان اول بگویی.

**[شهید] احمد کاظمی:** نه یادم نبود، اما اگر بگویم بد نیست.

**[شهید] همت:** مهم‌ترین عامل، استفاده از یک تعداد عوامل مصنوعی، در طول جنگ بود که دشمن ایجاد می‌کرد و ما هم به خوبی از آن بهره‌رَداری می‌کردیم به عنوان مثال در مورد خاکریز، تا زمان عملیات بیت‌المقدس، خاکریزهایی که عراقی‌ها می‌زدند این بسیجی به آن می‌چسبید و ول نمی‌کرد و نقطه قوت ما می‌شد، و از زمانی که دشمن به تاکتیک ما پی برد خودش را از ما دور کرد. یعنی در عملیات رمضان دیگر خاکریز نزد و از زمانی که به او می‌رسیدیم، درگیری را تا صبح ادامه می‌داد تا صبح وقتی هوا روشن شد، بر ما با آتش

تیربارش و اینها تفوق داشته باشد و همچنین به آن جزئیات تاکتیک ما هم پی ببرد. شوخی هم نیست الان او هم تیربار زمینی گذاشته و هم اینکه بر سر ارتفاعات تیربار روی سر ارتفاع گذاشته و از بالا و از زمین می‌زند یعنی مرتب بسیجی‌ها به آن اشاره می‌کردند که برای ما عذابی شده، می‌نشستیم تیر می‌خوردیم و بلند می‌شدیم باز هم تیر می‌خوردیم.

مرتضی صفاری: به این نتیجه رسیدیم که هفتاد درصد موفقیت ما شناسایی بوده و به وسیله همین شناسایی، همین الان هم که مثلاً می‌گویند تیربارهای دشمن هست، واقعاً برای شناسایی سنگرهای تیربار دقیقاً برای هر کدام تاکتیک به کار می‌بردیم. در حین عملیات هم نقاط ضعف دشمن را در خطش پیدا می‌کردیم و از آن نقطه، نیروها را طوری می‌بردیم که اصلاً متوجه نمی‌شدند و در نقاط و جاهای حساس می‌رفتیم، آنجاها را هم باز بوسیله همان شناسایی کار کردیم. هر مسئله دیگری هم که بود ما به این نتیجه رسیدیم که هفتاد درصد موفقیت در شناسایی خوب بچه‌ها بود که در عمق می‌رفتند و همه هم کار می‌کردند.

علت برخورداری خوب از واحدهای زرهی و مکانیزه‌اش است، به همین خاطر به سرعت نقل مکان می‌کند، یک ساعته یک تیپ را از العماره تا بصره را جابجا می‌کند، آیفاهم به اندازه کافی دارد.

۳. لجستیک: خط لجستیکی دشمن قوی است، چرا که غنی است، سرمایه دارد و همه چیز هم به او می‌رسانند، ماشین، مهمات و آتش به اندازه کافی دارد و ضعفی از این لحاظ ندارد.

۴. فرماندهی: فرماندهی دشمن قوی

است، چرا که این فرماندهی قومی، بعثی و تشکیلاتی است و فرمانده‌های تشکیلاتی یا

حزبی‌ها قوی هستند و ارتش را هدایت می‌کنند.

۵. انجام عملیات در روز: دشمن از این نظر قوی است. در عملیات‌های گذشته، به هنگام روز با ما خوب

می‌جنگد چرا که سوار بر زرهی و مکانیزه‌اش می‌شود و تا دو کیلومتری خودش را پاکسازی می‌کند و می‌جنگد و جلو می‌آید.

۶. اطلاعات و ضداطلاعات دشمن هم قوی است.

حاضرین: آموزش و استحکامات.

غلامعلی رشید: ما می‌گوییم نقاط قوت دشمن از ابتدای جنگ تا الان، استحکاماتش که ضعیف بود.

[شهید] همت: البته خط داشتن و حضور در خط در کنار نیروها نیز اهمیت داشت.

[شهید] احمد کاظمی: یک جواب برای سؤال اول این است که دشمن از یک روش کلاسیک برخوردار است و کلیه ضعف‌هایی که از ما می‌بیند، سریع در دانشگاه‌هایش انتقال پیدا می‌کند و پیگیری می‌شود و سریع ضعف را برطرف می‌کند و این یک عامل اساسی است... خیلی از مسائل را دشمن استفاده کرده، مسئله بعد هم که عامل پیروزی است، یکی هم تدبیر و زیاد کار کردن روی مسائل جنگ بوده، یکی دیگر شناسایی دقیق در رابطه با کسب اطلاعات از زمین و وضعیت دشمن است و یکی دیگر هم اخلاص در عمل بوده است، که یک واقعیت اساسی است.

## ۷) بررسی نقاط قوت دشمن

غلامعلی رشید: ... چند شب قبل از عملیات والفجر بود که در اهواز بودیم، برادر محسن و برادر حسین خرازی و برادر مجید و ... قرار شد ما بیاییم بعد از عملیات محرم و مسلم‌بن عقیل، دشمن را بشناسیم. سؤال برادر محسن هم این بود که خصوصیات نیروی خودی چیست؟ و خصوصیات نیروی پیاده چیست، اینها را تعریف کنید؟ گفتیم از ابتدای جنگ تا الان، یعنی در دو سال و نیم جنگ، دشمن چه نقاط قوتی داشته که از آنها استفاده می‌کرد:

۱. یکی حجم آتش بود. حجم آتش دشمن از ابتدای جنگ یعنی از روزی که به ما حمله کردند تا الان ادامه داشت و هنوز هم ادامه دارد، و این چیزی نیست که الان شما آن را بشمارید و بگویید الان آتش او قویتر شده، نه، آتشش قوی بوده است.

۲. تحرک: تحرک نیروی دشمن اکثراً به

مصطفی ربیعی: عقبه‌های دشمن از دسترس ما دور است یعنی عمق زیادی را باید طی کنیم و اگر عقبه‌های دشمن را نزنیم سازمان دشمن از هم نمی‌پاشد

۴. اجرای عملیات‌های شبانه: ما از این تاکتیک به عنوان یکی از نقطه قوت مان استفاده کردیم، دشمن نسبت به این مسئله ضعف داشت. دشمن ایمان قوی نداشت، شناسایی ما قوی بود و در مقابل، شناسایی دشمن ضعیف بود، نیروی پیاده ما قوی بود نیروی پیاده دشمن خیلی تو سری خور بود، در عملیات شبانه از عملیات ما وحشت داشت و کلاً تکیه‌اش روی تانک بود و تانک هم به هنگام شب کور است. ۵. قدرت فرماندهی: هرچند فرماندهان ما دارای اخلاص و شجاعت هستند و خوب دنبال نیرویشان می‌روند، اما تا حدی ساده‌اندیش هستند، تجزیه و تحلیل نمی‌کنند و روی تدابیر نظامی فکر نمی‌کنند و مطالب را جزئی می‌گیرند و خدای ناکرده با کوچک‌ترین ناکامی داد و بیداد می‌کنند... اما دشمن این گونه نیست. برادرمان احمد کاظمی پشت این جاده آسفالته به من می‌گفت عراقی که اینجا می‌جنگد با عراق فتح‌المبین فرق می‌کند، و وقتی هم که اینجا رسید می‌گفتند عراقی که مقابل ما می‌جنگد، با عراق پشت جاده آسفالته فرق می‌کند و اینجا که رسیدیم می‌گوید این عراقی که دارد با ما می‌جنگد با آن عراقی که در بیت‌المقدس می‌جنگد فرق دارد و مدام در این فکر است. فرمانده گردان‌های ما هم می‌گویند ما که این همه به دشمن ضربه زدیم پس چرا این گونه با ما می‌جنگد؟ اما دشمن با وجود اینکه این همه ضربه خورده باز هم می‌جنگد. چرا که فکر می‌کند، تحلیل می‌کند، و تا آخرین رده از این اصل استفاده می‌کنند، اینها نقاط قوت ما و دشمن بود ...

۶. داشتن جناح از دشمن و عقبه‌های نزدیک در دسترس ما .

۷. اصل غافلگیری: عراق با استفاده از اصل

[شهید] همت: یعنی دشمن از اول جنگ تا حالا کم سنگر و کانال کنده، کجا ضعیف بوده است؟!  
غلامعلی رشید: نه استحکاماتش ضعیف بود.  
۸) بررسی نقاط قوت نیروهای خودی  
غلامعلی رشید: الان می‌گویم خودمان چه نقاط قوتی داشتیم:

۱. قدرت ایمان: واقعاً ایمان دشمن ضعیف بود و انگیزه نداشت و از تمام سربازهای دنیا یک گام عقب‌تر بود. به عبارتی، میل به اسیرشدنش بیش از میل به فرار بود، یعنی میل به جنگ که هیچی نداشت این حالت هم در او ایجاد شده بود که می‌خواست اسیر هم بشوند چون می‌دیدند که زنده می‌مانند (بر عکس سربازهای ما و بسیجی‌ها).

۲. شناسایی قوی: دشمن مثل ما نمی‌توانست شناسایی بکند و ما به دلیل اینکه تکیه اصلی‌مان روی

[شهید] احمد کاظمی: دشمن از یک روش کلاسیک برخوردار است و کلیه ضعف‌هایی که از ما می‌بیند، سریع به دانشگاه‌هایش انتقال پیدا می‌کند و پیگیری می‌شود و سریع ضعف را برطرف می‌کند

نیروی پیاده است و از ابتدای جنگ هم این نیروهای پیاده ما داخل شیارها کار کرده‌اند.

۳. استفاده از نیروی پیاده: تکیه ما بر نیروی پیاده است و در مجموع بی‌آموزش است و با آموزش سی روزه‌ای که می‌دهیم الحق و الانصاف خوب می‌جنگد. درست است آموزش نیروی پیاده ضعیف‌تر از نیروی سازمان یافته ارتش عراق است اما با این حال، خوب می‌جنگد.

شناخت قوی از دشمن و نقاط ضعف خطوط پدافندی هم بسیار مهم بود. ما دور تا دورش که می‌ماندیم، به طور مرتب شناسایی می‌رفتیم... در اثر گذشت زمان ما پی بردیم نقاط ضعیف خطوط پدافندی دشمن کجاست، اما الان دیگر نقطه ضعیفی ندارد، از شملچه‌اش تا طلائی، هیچ کجا ضعیف نیست. در حالی قبلاً این‌گونه نبود. ما شاید نه عملیات چریکی با بچه‌های دزفول در اینجا انجام دادیم، یعنی همه جای خط دشمن سوراخ بود. از روز اول هم فهمیدیم از ۳۵ تا این رودخانه چینه‌خواب ضعیف است و خط ندارد و فهمیدیم که تنگه دلیجان ضعیف است و خط ندارد.

غلامعلی رشید: تحرک نیروی دشمن اکثراً به علت برخورداری خوب از واحدهای زرهی و مکانیزه‌اش است، به همین خاطر به سرعت نقل مکان می‌کند و یک ساعته یک تیپ را از العماره تا بصره جابجا می‌کند

هر نوع خطی از دشمن که ضعیف بود تا روز آخر هم به آن پی نمی‌برد و حتی در اینجا یک افسر عراقی آمد دوربینی را که ما اینجا روی رمل‌ها داشتیم و دیدگاه ما بود آنرا برد ولی باز حواسش جمع نبود، ... چون دوربین هم

مال خودشان بود و دوربینی بود که در عملیات فرمانده کل قوا از عراقی‌ها به غنیمت گرفته بودیم، در آنجا به اشتباه دیده‌بان توپخانه ما بود که از ارتش آمده بود و دیده‌بانی می‌کرد و چندین گلوله توپ تو سر عراقی‌ها زد، افسر عراقی هم که از سنگرش بیرون آمده بود ... با هفت نفر از کماندوها دیدگاه ما را پیدا کرد و دوربین را برداشت برد و با اینکه این حادثه رخ داد و دوربین را برد و جایای ما را دید، سه روز

غافلگیری و تمرکز قوا و سرعت عمل حمله کرد و همه لشکرهایش را به صورت متمرکز چید. در حالی که ما در مقابلش هیچ تمرکز نیرویی نداشتیم، ما را باورمان هم نمی‌شد لذا آمدیم تو تپه‌های علی گره‌زد (هنوز باورمان نمی‌شد که دشمن دارد می‌آید) و می‌گفتیم یعنی چه! چون اصلاً دیده بودیم و تاریخ صدساله گذشته خودمان هم که نگاه میکنی، اینجوری شکست نخورده بودیم، هی می‌آمدیم عقب، نه یک کیلومتر، ده کیلومتر، چهل کیلومتر، شصت کیلومتر می‌آمدیم عقب و دشمن از این اصل هم استفاده کرد و با سرعت عمل از شرفانی تا جسر نادری حمله کرد، و در عرض یک هفته هفتاد کیلومتر گرفت. همه قدرتش هم در یک هفته بود، بعد افت کرد، افت کرد و سرعت عمل و غافلگیریش تمام شد. در عملیات بیت‌المقدس، ما از غافلگیری و سرعت عمل استفاده کردیم، یعنی ما سریع جنیدیم (و با غافلگیری) حالا یک مقدار هم می‌شود گفت غافلگیری‌های محدود، یعنی این فلسفی که ما از پشت دلیجان تعیین کردیم دشمن اصلاً حواسش نبود و می‌شود گفت که این یک نوع غافلگیری بود. پشت رملی ما دوازده گردان را حرکت دایم و این یک اصل غافلگیری است. می‌توان گفت در بعضی از عملیات‌ها دشمن را غافلگیر کردیم. در عملیات‌های ثامن‌الائمه و طریق‌القدس هم دشمن را غافلگیر کردیم، که تا آمد به خودش بجنبد در فتح‌المبین و بیت‌المقدس هم شکست خورد. اما الان دیگر غافلگیر نیست، الان هوشیار شده و نقاط ضعف خودش را پوشانده است. ما سرعت عمل هم داشتیم و حتی در بعضی از عملیات‌ها راز حفظ موفقیت ما در عملیات شبانه بود و از آنها استفاده کردیم. همچنین داشتن خط و

ماست، اطلاعات (ضعیف است) و ضعف ماست، در دشت هم ما نمی‌توانیم بجنگیم و این هم ضعف ماست.

**محسن رضایی:** اگر این عوامل باعث ناکامی شده، پس تا پایان هم ما ناکام خواهیم بود. ما به نیروی مان چه می‌دادیم؟ به نیروی مان در عوامل قوت دشمن یک بار سنگین، یک عمق زیاد و یک هدف‌های طولانی می‌دادیم...

به عبارتی عوامل ناکامی را می‌توانیم ناشی از عوامل ذیل بدانیم:

۱. عدم پاکسازی
۲. عدم الحاق

۳. عدم ایجاد استحکامات پدافندی

**غلامعلی رشید:** این را من توضیح بدهم که با توجه به خصوصیت نیروی خودی که در دشت بیش از ده کیلومتر توان پیشروی نداشت و این مسئله ما را به اشتباه انداخت (بیت‌المقدس)

**محسن رضایی:** ببینید ۱، ۲، ۳ اینها نقاط قوت دشمن هستند، ما به هر حال باید بتوانیم نقاط قوت دشمن را از بین ببریم.

عوامل ناکامی دو مورد است یکی نقاط قوت دشمن است، و یکی هم نقاط ضعف‌های ماست که آن نقاط قوت را نتوانستیم حل بکنیم. نقاط ضعف نیروهای خودی را می‌توان در قالب موارد ذیل بیان کرد:

۱. کم‌توجهی به استحکامات،
۲. عدم پاکسازی،
۳. عدم الحاق،
۴. عدم ایجاد مواضع پدافندی.

**غلامعلی رشید:** از بین رفتن خاکریزها، یعنی دیگر در دشت، عارضه‌ای پیدا نمی‌کنیم. لذا باید بتوانیم خاکریز بزنیم.

**محسن رضایی:** خوب باید خاکریز می‌زدیم.

**غلامعلی رشید:** فقدان آموزش در جنگ دشت

بعد دوباره ما رفتیم همانجا دوربین گذاشتیم و دوباره شناسایی کردیم، یعنی خطوط پدافندی دشمن تا این حد ضعیف بود.

۱۰) بررسی عوامل ناکامی و یا عدم‌الفتح نیروهای خودی  
**غلامعلی رشید:**

۱. نداشتن جناح از دشمن: ما دیگر جناحی از دشمن در اختیار نداشتیم.

۲. فقدان نقاط ضعیف در خطوط پدافندی دشمن: از شلمچه تا چنگوله، ما نقطه ضعیفی پیدا نمی‌کنیم و هر کجا می‌رویم دشمن محکم گرفته و بهم پیوسته است.

۳. استحکامات

عمق‌دار: عمق

استحکامات در ابتدا

کمتر بود، در حالی

که اینجا استحکاماتش

عمق بیشتری داشت...

۴. پوشاندن

نقطه ضعف‌ها: الان

دشمن بهتر از گذشته

به هنگام شب با ما

می‌جنگد، تانک‌هایش

را عقب برده و نیروی

پیاده‌اش را آموزش

داده که در شب با ما بجنگد. واقعاً نیروی پیاده‌اش

نمی‌توانست در شب با ما بجنگد، و فرار می‌کردند.

۵. از بین بردن خاکریز و احداث کانال: قبلاً

این برعکس بود، چون دید ما این خاکریز را

پشتش می‌رویم، می‌چسبیم و این خاکریزها به

درد ما می‌خورد آنها را حذف کرد.

ضعف‌های ما هم عبارت از این است که:

روز، ضعف ماست؛ لجستیک ضعف

ماست، تحرک ضعف ماست، آتش ضعف

**غلامعلی رشید:** فرماندهی دشمن قوی است، چرا که این فرماندهی قومی، بعثی و تشکیلاتی است و فرمانده‌های تشکیلاتی یا حزبی‌ها، قوی هستند و ارتش را هدایت می‌کنند



...  
عزیز جعفری: ضعف تاکتیک، ...  
رحیم صفوی: در نقاط قوت دشمن، ما عوامل خارجی را که به صدام در ابعاد مختلف نظامی، سیاسی و اقتصادی کمک کردند، ذکر نکردیم. غلامعلی رشید: همه این موارد در لجستیک، تحرک و آتش خلاصه می‌شوند. ضمن اینکه ما آموزش را قید نکردیم.  
رحیم صفوی: یکی هم سازمان دشمن، ما سازمان‌مان را باید با سازمان دشمن مقایسه کنیم و نمی‌توانیم به آن بدون توجه باشیم. غلامعلی رشید: قبول است، ولی ما عکس آنها هستیم و سازمان‌مان ضعیف است.  
[شهید] همت: عدم استفاده صحیح از سلاح نیمه‌سنگین، آتش نفوذی، ...  
غلامعلی رشید: می‌دانید مطلب این است که ما چرا نمی‌توانیم در دشت بجنگیم؟  
[شهید] همت: ضعف تاکتیک. خب در پدافند نمی‌توانیم بایستیم ...  
محسن رضایی: اما ما تا نهر کتیبان جنگیدیم.  
[شهید] همت: ضعف آموزش است که نمی‌توانیم در روی زمین پدافند بکنیم.  
رحیم صفوی: عدم استفاده صحیح از زمین و جنگ افزار.  
[شهید] همت: در هنگام حمله از زمین خوب استفاده می‌کنیم، اما در پدافند استفاده نمی‌کنیم.  
رحیم صفوی: بلد نیستیم از زمین استفاده کنیم و در روی زمین سنگر بکنیم.  
محسن رضایی: ضعف پدافند از آموزش گرفته تا، امکانات و زمان همه را شامل می‌شود. ضمناً به نداشتن خط در عملیات هم اشاره بکنید.  
عزیز جعفری: دوری از خط.  
احمد غلام‌پور: نداشتن خط نزدیک به دشمن.  
غلامعلی رشید: برادر محسن! الان ما خط

نداریم، دلیلش چی هست؟  
محسن رضایی: اگر خط باشد به دشمن نزدیک می‌شوند.  
[شهید] احمد کاظمی: ... عراقی‌ها را هم به حساب بیاورید.  
محسن رضایی: نداشتن خط شامل همه موارد است. چه نزدیکی به دشمن، چه شناسایی او.  
عزیز جعفری: ضعف فرماندهی گردان و ...  
محسن رضایی: ماشاءالله فرمانده گردان‌ها خیلی خوب عمل کردند... بابا شما حساب نکردید اینها پانزده کیلومتر از جنگل امقر رفته‌اند، حالا بعضی‌ها روز رفتند، بعضی‌ها شب رفتند، بعد از معابر کوتاه، به داخل رفتند در حالی که دشمن می‌دانست که صد در صد عملیات می‌شود، یعنی غافلگیری نبود و فاصله دور بود، طرح لو رفته بود و آتش روی بچه‌ها زیاد بود میداین مین را با این استحکامات رد کردند رفتند، و رفتند پاسگاه حلفائیه و اصلاً این بی‌سابقه است، پاسگاه حلفائیه نزدیک هور است، با تانک به داخل آن رفتند ... اصلاً بی‌سابقه است و به طور کلی این عملیات خیلی عجیب بود. اما پاکسازی نشد و اصلاً قاطی شدند یعنی عراقی‌ها آمدند سوار ماشین‌های اینها شدند، اینها رفتند سوار ماشین عراقی‌ها شدند، زمانی هم که آنها در می‌رفتند اینها می‌رفتند جلو، یک اوضاعی درست شده بود، آقای کاظمی، اینطور

غلامعلی رشید: قبلاً ایمان دشمن ضعیف بود و انگیزه نداشت و به عبارتی، میل به اسیرشدنش بیش از میل به فرار بود

نمود؟

می‌رویم و صبح همه را پاکسازی می‌کنیم. شما فقط می‌گفتید می‌رویم پل غزیه از آن طرف پاکسازی می‌کنیم به این طرف می‌آییم، یعنی همه ما می‌گفتیم، من شماها را نمی‌گویم، شاید خود ما هم اگر آدم درستی بودیم هیچ وقت به شما اجازه نمی‌دادیم این کار را بکنید، این غرور بود که همه ما را گرفت و بار زیادی به نیرو دادیم.

[شهید] **همت**: نکته دیگر اینکه ارتباطات خیلی ناصحیح بود و همه گزارش‌ها هم غلط بود، گزارش‌هایی که همه از رده پایینی به بالا می‌رسید، خیلی مبهم بود و همگی غلط بود. یک مسئله هم دور بودن خط از دشمن بود، یعنی خط لجمن خودی از دشمن خیلی دور بود. اگر روی رمل‌ها رفته بودیم یک خیز دیگر به دشمن نزدیک بودیم و راحت‌تر عملیات می‌کردیم، و اطمینان داشتیم به عقبه دشمن می‌زنیم. این هم از نقاط ضعفمان بود.

[شهید] **احمد کاظمی**: گفتند صد تا یا دویست تا ایفا آمده است. برادر رحیم که آنجا آمدند، ما گفتیم برویم روی جاده شنی خاکریزی بزینم و پشت، جاده شنی بایستیم، حالا که طرح لو رفته، ادامه عملیات [ را متوقف کنیم].

**محسن رضایی**: می‌بایستی همین کار را می‌کردیم، اصلاً وقتی فهمیدیم طرح لو رفته، می‌گفتیم نباید بیشتر از دو کیلومتر پیش بروید، ...

عزیز جعفری: ما می‌خواهیم نقاط ضعف و عوامل ناکامی را در این عملیات و یا در این مقطع جنگ بنویسیم، این دو با هم فرق می‌کند. چون عملیات والفجر خیلی ضعف دارد.

**محسن رضایی**: ما جنگ‌مان به جنگ جبهه‌ای و رو در رو، تبدیل شده، یعنی از این به بعد ما باید با دشمن رو در رو بجنگیم و می‌توانیم

[شهید] **احمد کاظمی**: چرا برادر محسن. من امروز از برادرمان حسین خرازی سؤال کردم، گفتم: در عملیات والفجر مواقعی که نمی‌دانستیم چکار کنیم، می‌توانستی تصمیم بگیری؟ گفت: همه چیز از من گرفته شده بود و هیچ کار نمی‌توانستم بکنم.

**محسن رضایی**: دلیلش این است. خیلی راحت است. آن قدر راحت که حد ندارد، شما می‌دانید مسئله مثل چی هست، مثل اینکه اول یک نفر می‌آید بار سنگینی را نگاه می‌کند می‌گوید این مسئله‌ای نیست و بلندش می‌کند، در حالی که وزن این بار ده برابر این است. حالا شما یک نفر می‌آوردی زیر بار هم می‌آید پایین، دو نفر می‌آوردی، سه نفر می‌آوردی، اما این سنگ از بس که سنگین است می‌افتد. سنگینی اینکه شما زمان

غلامعلی رشید: در بعضی از عملیات‌ها دشمن را غافلگیر کردیم، اما الان دیگر غافلگیر نیست، الان هوشیار شده و نقاط ضعف خودش را پوشانده است.

نداشتید، زمانی که به خط دشمن برسید، استحکامات را عبور بکنید، به هدف‌تان برسید، و الحاق بکنید و نیروی شما بدون اینکه پاکسازی کند پیش می‌رفت...، شما می‌گفتید صبح همه را پاکسازی می‌کنیم، اما آیا صبح وقتی داشتید؟ نه. ما بار سنگینی را برداشتیم، فکر کردیم می‌توانیم و همه بدبختی ما از همین جا شروع شد. فکر کردیم می‌توانیم، پاکسازی کنیم و به هدف برسیم. می‌گفتیم از جنگل امقر به آنجا می‌رسیم و از آنجا آن طرف





هم بجنگیم، چرا؟ چون این را هم در عملیات رمضان و هم در عملیات والفجر ثابت کردیم. چرا توانستیم بجنگیم؟ فقط به خاطر ایمان این رزمندگان می‌توانیم بجنگیم، اما باید اشتباهاتی را که داشتیم جبران کنیم. اگر این اشتباهاتی که مرتکب شدیم را دوباره نکنیم (با همین حال) می‌توانیم

معنای خاصی را استنباط می‌کنیم، شاید مسئله غافلگیری برای هر کدام از ما تعبیر دیگری داشته باشد، مسائل دیگر هم همین‌طور. از طرف دیگر هم (ما) جمع‌بندی تجارب جنگ‌های گذشته، حتی جنگ‌های صدر اسلام و اینها را نداریم که به صورت اصول آموزشی مدونی از آنها استفاده کنیم. از سوی دیگر، چون آموزش ما واحد نبوده لذا حرف زدن ما هم با همدیگر یک مقدار مشکل است. یعنی خیلی دیر منظور همدیگر را می‌فهمیم چرکه زبان‌مان، زبان واحدی نیست.

از طرف دیگر، آموزش‌های ضمن عملیات راه، نیز به صورت واحد در نیآورده‌ایم. در حال که ما عملیات‌های زیادی را تاکنون انجام داده‌ایم. به عنوان نمونه، آتش داشته‌ایم، عملیات در روز داشته‌ایم، عملیات عبور از موانع داشته‌ایم، عبور از رودخانه داشته‌ایم، جنگ در کوهستان را داشته‌ایم، یعنی تقریباً هر نوع عملیاتی را انجام داده‌ایم.

ما می‌توانیم با زبان واحدی در این زمینه‌ها صحبت کنیم. الان هم یکی از مشکلات ما این است، اگر شما توجه کنید، در عملیات

در جبهه بجنگیم. خیلی هم مشکل و سخت است اما می‌توانیم. صرفاً به فکر استحکامات دشمن نباشیم و به پاکسازی فکر کنیم و به فکر الحاق باشیم، می‌توانیم جبهه‌ای بجنگیم. با این حال هنوز هم نباید ناامید بشویم و از دشمن جناح بگیریم؛ ما باید به هر قیمتی دوباره از دشمن جناح بگیریم. نکته دیگر اینکه، تک‌های جبهه‌ای موفق انجام بدهیم. وقتی می‌گوییم تک جبهه‌ای موفق یعنی نیروی با کیفیت و خوب، که دیگر این ضعف‌ها را نداشته باشد و این ضعف‌ها جبران شود.

### ایجاد «وحدت رویه» در تمام ابعاد (سعی در بوجود آمدن زبان مشترک)

[شهید] همت: برادر محسن، ضعف ارتباطات و ضعف مهندسی و کشف اطلاعات را هم به آنها اضافه کنید.

محسن رضایی: یکی از ضعف‌هایی که در سپاه داریم این است که غیر از مسائل عقیدتی، آموزش ما واحد نیست، لذا حتی حرف‌هایی که با هم می‌زنیم هر کدام مان از این جملات

کارمان به یکسری اصول برسیم، همانطوری که خداوند در دنیا اصولی قرار داده و اصلاً خلقت جهان ماده و ستارگان یک نظم مشخص و معینی دارند و هیچکسی هم از این نظم تخطی نمی‌کند. این‌گونه نیست که فکر کنیمحالا این دفعه اینطور شد ممکن است بار دیگر یک طور دیگر بشود یا حالا این اشکال ندارد این را بگذاریم کنار و برویم. اگر چنین روحیه‌هایی در ما باشد این نشان‌دهنده این است که ما واقعاً فکر می‌کنیم برنامه و اصولی وجود ندارد، درحالی که، هم برنامه و هم اصل هست و ما باید در زندگی به این اصول برسیم. ما باید از این جنگ‌مان به یک اصولی برسیم که این اصول مبنای صحبت ما با همدیگر باشد. الان ممکن است ما با همدیگر بنشینیم و صحبت بکنیم اما چون تعاریف همدیگر و اصولی که بکار می‌بریم دقیقاً با هم یکی نیست، فکر می‌کنیم نظر همدیگر را فهمیده‌ایم، اما وقتی از هم جدا می‌شویم بعد از یک مدت می‌فهمیم! مثل همین مسئله تیپ‌ها، که یکی گفت: تیپ‌ها منحل شدند، یکی گفت: تیپ‌ها جمع شدند، یکی گفت: نه تیپ‌ها هستند. پس چی شد؟ درحالی که مفهومی که در ذهن همه ما بود یکی بود. اما چرا اینطوری شد؟ هر کسی یک اصطلاح بکار برد، به این بخاطر بود که ما از اول یاد نگرفته بودیم که تشکیلاتی که می‌خواهد کار بکند باید ستاد داشته باشد و علاوه بر این ستادها یکسری کارهای تاکتیکی و یکسری کارهای مخصوص (حالا اسمش را بگذاریم مخصوص) و تشکل‌های مخصوصی هم برای ویژگی‌های خاص می‌خواهد، مثلاً چون عملیات از حساسیت مخصوصی برخوردار است، نمی‌توانیم مثلاً ده نفر، یا ده گردان یا

طریق‌القدس، کسی از ما نپرسید چرا ما در مگاسیس موفق نشدیم. خودمان هم زیاد به این مطلب توجه نکردیم، چرا که یک پیروزی به دست آورده بودیم و آن پیروزی همه مسائل دیگر را تحت الشعاع قرار داد. اما الان که نشسته‌ایم دوباره بر می‌گردیم ببینیم اولاً در طریق‌القدس چه اتفاقی افتاد؟ و ضرورتی که ما را وادار کرده این مسائل را مورد بازبینی قرار دهیم، این است که در آن زمان یکسری مسائلی بود که در آن مقطع ما به آن نیاز نداشتیم، اما الان به آن نیاز داریم، و همیشه هم همین‌طور است.

بعضی وقت‌ها در زندگی به یکسری اصول و یکسری مبانی احتیاج داریم که ممکن است در هر زمانی یکی از این مبناها به درد ما بخورد. به عنوات مثال در یک شرایطی از عملیات، مسئله غافلگیری برای ما مسئله اساسی است، لذا همیشه

غلامعلی رشید: با گذشت زمان پی بردیم نقاط ضعیف خطوط پدافندی دشمن کجاست، اما الان دیگر نقطه ضعیفی ندارد، از شملچه‌اش تا طلائی، هیچ کجا ضعیف نیست

غافلگیری را تنها اصل می‌دانیم. اگر همه ذهن ما فقط به غافلگیری معطوف شود، دیگر در ما انحراف به وجود می‌آید. به عبارتی، اگر ما همیشه قسمتی از یک کل را بگیریم و روی آن صحبت کنیم در زمان دیگری به یک مشکل جدیدی می‌رسیم و در آنجا باید جواب خاصی به آن مشکل بدهیم؛ منتها ما چون قبلاً و جواب خاصی از یک موضوع گرفته‌ایم دیگر جور در نمی‌آید و مدام می‌گوییم که چرا این‌طور شد؟ جمع‌بندی‌های ما ضعیف است. ما باید در

مطرح بوده است.

این قسمت دوم بحث است و همه بحث‌ها هم مطرح شد شد و تقریباً همه برادرها صحبت‌هایی کردند اما فکر می‌کنم شاید پنجاه درصد مسائل عملیات رمضان گفته شد. ما تا زبان‌مان را خوب مشخص نکنیم، نه مسائل برای خودمان خوب جا می‌افتد، نه اینکه می‌توانیم در انتقالش به یکدیگر موثر باشیم، مخصوصاً که شماها الان باید به لشکرها و به تیپ‌ها خط بدهید و برایشان صحبت کنید. هر آن ممکن است برادرها در شواری عالی دفاع

جلساتی بگذارند که برادرها هم بیشتر شرکت بکنند و این نوع جلسات هم عامل موثری است که برادرها با پختگی بیشتری در آنجا برخورد کنند.

حالا در ارتباط با این مطالب اگر برادرها نمونه‌هایی دیدند (بخاطر اینکه ضرورت مسئله خوب جا بیفتد) بگویند.

**غلامعلی رشید:** این مطلبی را که برادر محسن اشاره می‌کنند و می‌گویند که زبان همدیگر را نمی‌فهمیم در این رابطه نمونه‌های زیادی از ابتدای جنگ تا الان داریم، به عنوان مثال، بعضاً برادرها از تعریف اصطلاح سرپل برداشت‌های متفاوتی کردند، یعنی می‌خواستیم ببینیم که معنی این سرپل چیست؟ من دیدم که بعضی از برادرها می‌آیند روی نقشه و حالا روی خشکی هست و اصلاً رودخانه‌ای هم نیست، جلوی

ده تیپ را در ارتباط یک نفر بگذاریم، بلکه باید سه الی چهار اصول تاکتیکی مخصوص عملیات داشته باشیم، برای عملیات و طراحی و اطلاعات فرصت نیست، لذا همیشه باید یک قرارگاه تاکتیکی داشته باشیم. الان این مشکل در ما هست منتها چون از این به بعد می‌خواهیم در کارهای مان دقت بکنیم و دیگر هم اینکه ما از برادران نمی‌خواهیم گتره‌ای بپذیریم و شما هم نباید از پایین‌ترها بپذیرید یعنی اگر یک نفر بیاید و بگوید که ما شناسایی کردیم این شناسایی کردن مفاهیم کلی دارد، یک وقت یک شناسایی هست که رفتیم دشمن را دیدیم، یک شناسایی هم هست که تا روی هدف رفتیم. وقتی به طرف می‌گوییم آقا راهنما داری؟ می‌گوید بله اما تو شب می‌فهمیم که راهنما نداشته، آیا طرف دروغ گفته؟ نه دروغ نگفته اما راهنمایی که او در ذهنش بوده با آن راهنمایی که در ذهن ماست با همدیگر فرق دارد و به این بخاطر است که ما راهنما را تعریف نکردیم...

ما با همدیگر زبان واحدی نداریم، با وجود این که اینقدر با هم بودیم نمی‌فهمیم چه می‌گوییم و چون تعاریف و الفبای ما مشخص نیست به این مشکل دچار هستیم. انشاءالله این جلسه، آغازی که ما به تعاریف مشخصی برسیم...، یکی از ضعف‌های ما این مسئله است.

البته موارد، خیلی زیاد است من دلم می‌خواهد برادرها درباره مسائل زیادی که دیده‌اند اظهار نظر کنند. ما که زبان‌مان واحد نیست چقدر اشتباه می‌کنیم و با همدیگر هم که صحبت می‌کنیم فکر می‌کنیم که همدیگر را می‌فهمیم اما وقتی ار هم جدا می‌شویم بعد از یک هفته تازه متوجه می‌شویم مسئله دیگری

غلامعلی رشید: الان دشمن بهتر از گذشته به هنگام شب با ما می‌جنگد، تانک‌هایش را عقب برده و نیروی پیاده‌اش را آموزش داده که در شب با ما بجنگد

نکردیم، دعوا، مرافعه که ما رفتیم آن خط را گرفتیم که بصره را بگیریم. در حالی که وقتی ما می‌خواستیم برویم حاشیه رودخانه دجله فقط بصره را تهدید می‌کردیم، یعنی تأمین فیزیکی بصره را به هم می‌زدیم، و کار دیگری هم نمی‌کردیم. ما مدام دم از سرعت، غافلگیری، تمرکز قوا، و ... می‌زنیم در حالی که اینها مفهوم مشخصی دارند. به عنوان مثال، نباید گرفتن جناح را آن قدر کوچک بگیرد که به یک کیلومتر هم جناح اطلاق کنیم. یک کیلومتر جناح نمی‌شود و یک کیلومتر هم هیچ موقع باعث شکست ما نشده، دو کیلومتر هم نشده، منظور از جناح در رده لشکر و سپاه است، وقتی هم که در رده سپاه حرف می‌زنیم جناح یعنی سی کیلومتر، بیست کیلومتر، و اگر در رده گروهان بحث می‌کنیم، جناح یعنی هزار تا هزار و پانصد متر باید باشد، که برای یک گروهان معنی می‌دهد، اما برای یک سپاه که شما فرماندهان سپاه یا فرماندهان لشکرها هستید، نمی‌شود یک کیلومتر بیاید و بگویید که در اینجا ما جناح داریم جناح مان به خطر افتاد. در رده لشکر، یک کیلومتر جناح معنی نمی‌دهد. تا ما زبان این اصطلاحات را نفهمیم و تعاریف این اصطلاحات را ندانیم، نمی‌توانیم این مسائل را به همدیگر منتقل کنیم. یا به عنوان مثال، فرمانده گردان ما می‌گوید وقتی از خط دشمن عبور کردیم می‌رویم عقبه‌اش را می‌بندیم. عقبه چه کسی را می‌خواهی ببندی؟ ممکن است عقبه نفر یا کی گروهان را بسته باشید بستی، اما عقبه نیروی دشمن را نبسته‌اید، عقبه دشمن غزیه است، وقتی به غزیه دست یافتید عقبه دشمن را بسته‌اید. حالا ممکن است این برای یک فرمانده گردان اشکال نداشته باشد اما برای یک فرمانده لشکر زشت است که بگوید وقتی

برادران ارتشی نوک آنتن را می‌گیرد می‌گوید اینجا یک سرپل می‌گیریم، آن هم می‌گوید: خوب این کجایش سرپل است، سرپل تعریف مشخصی در ارتش دارد.

ما آن موقعی که در کلاس بودیم یعنی فیزیک و شیمی می‌خواندیم یادتان هست که، همه فرمول‌ها هم تعریف داشت، یعنی استاد یا آن معلم که سرکلاس می‌آمد حرف از فیزیک که می‌زد ما می‌فهمیدیم که این اصطلاحات یعنی چی، حساب و کتاب یعنی چی، تقسیم یعنی چی، جذر یعنی چی، یا اینکه مثلثات

یعنی چی، سینوس و کسینوس و همه اینها را می‌فهمیدیم. حالا در نظام، در ارتش یا در جنگ، هر کدام از اصطلاحات معانی و مفهوم خاصی دارد. سرپل به جایی گفته می‌شود، که از یک رودخانه‌ای عبور کنیم و آن طرف رودخانه سرپل

بگیریم، در حالی که برادرمان مثلاً می‌خواهد بگوید آنطرف جاده، می‌گوید آن طرف جاده آسفالت سرپل می‌گیریم.

یا اصطلاح تأمین، که برادران ارتشی تعریف مشخصی از آن دارند، شما هم یک تعریفی دارید، مثلاً می‌گویند آن خط ظفر را تأمین کنید، ما هم وقتی حمله می‌کنیم می‌گوییم گرفتیم، فلان کردیم. هی می‌گوید آن خط را تأمین کردی؟ بعضی از برادرهای ارتشی ما می‌گویند نه آن خط را هنوز تأمین

محسن رضایی: نقاط ضعف نیروهای خودی را می‌توان در قالب موارد ذیل بیان کرد: کم‌توجهی به استحکامات، عدم پاکسازی، عدم الحاق و عدم ایجاد مواضع پدافندی

به همدیگر انتقال بدهیم، بهتر است. فرماندهی که نتواند خیلی ساده و روان دستور بدهد و خیلی پیچیده دستور بدهد شبیه به آن کسی است که دستش را روی نقشه یک صد هزارم یا یک میلیونم می‌گذارد، و ده الی بیست شهر زیر دستش می‌رود، در حال که او این قدر توجیه نیست که این دستی که الان گذاشته فرق می‌کند و باید آن را بر روی یک نقشه یک پنجاه هزارم بگذارد، تا همه چیز را شامل شود. فرمانده موظف است دستوراتش را ساده و روان صادر کند و لازمه سادگی و روان بودن هم

یک زمینه می‌خواهد که زبان مشترکی وجود داشته باشد... البته منظور ما صرفاً استفاده از اصطلاحات برادران ارتشی نیست، شاید خیلی از اصطلاحات را ما خودمان به وجود بیاوریم و آنها را موظف کنیم اصطلاحات ما را بکار بگیرند، البته

محسن رضایی: یکی از ضعف‌هایی که در سپاه داریم این است که غیر از مسائل عقیدتی، آموزش ما واحد نیست، لذا حتی حرف‌هایی که با هم می‌زنیم هر کدام مان از این جملات معنای خاصی را استنباط می‌کنیم

یکسری اصطلاحات خوب را هم آنها دارند که باید از آنها هم استفاده بکنیم، شاید ما هم یکسری اصطلاحات به دست بیاوریم... ما باید اصطلاحاتی را که ممکن است خودمان به نتیجه برسیم مشخص بکنیم و ببینیم چگونه می‌توانیم مدیریت‌مان، سرعت عمل‌مان، دقت‌مان و دستورات‌مان را صادر بکنیم. من از برادران می‌خواهم در این زمینه اگر نمونه‌هایی را دیده‌اند مطرح کنند، ... مخصوصاً اگر عملیات‌هایی انجام شده و دستوراتی براین

پشت دشمن می‌رویم، عقبه دشمن را بسته‌ایم. برادرانی که به دانشکده افسری رفته‌اند چه بسا زبان همدیگر را بهتر بفهمند. مثلاً برادر دانایی زبان صادق حیدرخانی را خوب بفهمد، چون بارها نشسته‌اند روی این اصطلاحات و تعریف‌ها را مشخص کردند. ما چندین بار این بحث‌ها را کردیم، اما هنوز برادرهای ما مطلب را درست نمی‌گیرند و جمع‌بندی درستی نمی‌کنند. تمام مسائل را رها می‌کنند و می‌گویند نه اصلاً علتش خط بود ما چون خط نداشتیم شکست خوردیم، یا درست پاکسازی نکردیم، از تانک خوب استفاده نکردیم و ... اول باید کلیات مطالب را بگیریم، و بعد به جزئیات پردازیم. من یادم هست، در تعلیمات اجتماعی کلاس دوم دبیرستان یعنی کلاس هشتم، بحثی از یک فیلسوف فرانسوی بود که، می‌گفت هر چیزی را می‌خواستی بگویی، اول تجزیه کن، بعد تحلیل کن و بعد ترکیب کن. مثلاً وقتی می‌گوییم علت شکست ما چه بود؟ تجزیه کنید و بگویید بگو ۱، ۲، ۳، ۴، یک زمین بود، دو جناح بود، سه میدان مین بود و چهار هم استحکامات بود. بعد تک‌تک اینها را تحلیل کنید که استحکامات چیست؟ بعد هم مسائل مختلف را ترکیب کنید و در مجموع بگویید اینها ضعف‌های ما هستند.

اما وقتی همین طور صحبت می‌کنیم یک مورد جزئی را به عنوان علت عقب‌نشینی مطرح می‌کنیم. حالا ممکن است ده عامل دیگر هم بوده، اما به ی کوچک‌ترین و جزئی‌ترین عامل می‌چسبیم و می‌گوییم چون خط نداشتیم شکست خوردیم، در حالی که این‌گونه نیست... محسن رضایی: ... ضرورت این مطلب برای دقت بیشتر و برای تقویت قدرت مدیریت است و اگر ما بتوانیم مسائل مان را خیلی سریع

از فرماندهان ما در خط رفته به برادرهایی که آنجا بودند گفته که این دکل‌ها، دکل‌های خیلی خوبی هستند، شما دو دکل دیگر اضافه کنید، آنها هم جواب داده‌اند نه نمی‌خواهد. انگار که اینها با هم برابرند و مثلاً در خانه‌شان صحبت می‌کنند، به عبارتی، فرهنگ جبهه یک فرهنگ مردمی است و اصلاً به فرهنگ نظامی تبدیل نشده، و هنوز معنی دستور را نمی‌دانند.

**[شهید] همت:** برادر محسن، اول باید ببینیم چقدر سرمایه برای آموزش گذاشته‌ایم، الان یک فرمانده گردان ما با یک فرمانده تیپ ما، یا یک فرمانده لشکر یا سپاه ما چقدر آموزش دیده است؟ شما خاطرتان هست که در سال ۱۳۵۳، تمام همافرهای ما در آمریکا دوره می‌دیدند و تمام افسرانی که رده مهندسی و خصوصاً مخابراتی را می‌خواستند ببینند در اسرائیل دوره می‌دیدند. به علت پیچیدگی جنگ، بچه‌هایی که از ابتدا در جنگ بودند، اصول را آموزش دیدند و تعاریفی هم شنیدند، که وقتی دریافتند این تعاریف به برنامه‌هایشان نمی‌خورد آنها را زیر پا گذاشتند. در هر صورت به نظر می‌رسد برای اینها اهمیت مطلب درست جا نیفتاده است. لذا به نظر می‌رسد بهتر است چارچوبی از یک تعداد اصطلاحات روزمره مشخص که کاربرد زیادی دارند مثل «تاکتیک»، «استراتژی»، «سرپل» و از این قبیل اصطلاحات، در قالب یک مجموعه چند صفحه‌ای توسط قرارگاه خاتم برای فرماندهان تهیه شود که محرمانه هم باشد تا زبان مشترکی از آن شکل بگیرد.

به احتمال زیاد، برادران حوصله خواندن آن را دارند. اما بارها جزواتی در سپاه منتشر شده که عیناً از کتاب ارتش برداشته شده و حتی کلمه افسر و سرباز هم از آن حذف نشده که جزوه‌هایش هم موجود است. زبان واحد از

اساس صادر شده، و مخاطب چیز دیگری فهمیده، مطرح کنند...

**مصطفی ربیعی:** مطلبی را من بعضاً در نوع برخوردها مشاهده کرده‌ام، که می‌توان به آن فرهنگ هم اطلاق کرد. به عنوان مثال، برادر احمد [کاظمی] به یکی از برادرهای اطلاعات سپاه می‌گوید: برو فلان کار را بکن، او هم از بس که رابطه و فرهنگ‌شان به هم آمیخته بوده این مطلب را می‌فهمد که بایستی برود و این شناسایی را بکند و فردا صبح نتیجه شناسایی را بیاورد، اما در بعضی جاها هم حتماً باید بروی دست آن برادر را بگیری و دم معبر بگذاری و او را توجیه بکنی که فردا حتماً این شناسایی را می‌خواهم و باید از آن نتیجه هم بگیری. این دو مطلب، نشان می‌دهد که از اول، نوع برخورد طوری بوده که اگر سستی‌ای در درخواست باشد، طرف مقابل ممکن

است این‌گونه ببیند که شاید فوریتی برای انجام آن وجود ندارد.

**محسن رضایی:** این نکته درستی است؛ علاوه بر آن باید زبان‌مان به گونه‌ای باشد که دیگر مدام نیاز به نباشد که مثلاً فرمانده سپاه بگوید که منظور من این بود و این اینطور عمل کنید. این هم به خاطر این است که ما واقعا زبان مشترکی پیدا نکردیم، و به عبارتی هر کدامان منظوری داریم. به عنوان مثال، یک

محسن رضایی: بخش زیادی از تلفاتی که ما می‌دهیم، به خاطر این است که دقت در کارها نیست و علت عدم دقت در کارها این است که زبان همدیگر را نمی‌فهمیم

چشم می خورد، وقتی می گوئیم: تک کن و این ارتفاع را بگیر. چون خط پدافندی برای او معنا ندارد، همیشه تلفات می دهیم، یعنی نمی رود ارتفاع جلو را بگیرد؛ اما اگر تعریف مشخصی از خط پدافندی وجود داشته باشد، این تعریف هدایتش می کند که در خط پدافندی، نقاط سرکوب را باید در دست داشته باشید. اگر بداند تعریف پدافند یعنی این و همه فرمانده گردانها و تیپها توجیه بشوند، وقتی به خط می روند بررسی می کنند آیا اینجا، بهترین جا است؟ آیا نقاط سرکوب در اختیار نیروهای خودی است؟

اگر این گونه نبود می گوید پدافندت ضعیف است، همان صبح هم می فهمد قبل از اینکه دشمن بیاید، یعنی یک ساعت فرصت خوب دارد. اما اگر این تعریف را نداشته باشیم، وقتی که به طرف مقابل می گوئید برو پدافند بکن، باید خودتان

محسن رضایی: ما باید از این جنگ مان به یک اصولی برسیم که این اصول مبنای صحبت ما با همدیگر باشد

هم همیشه با او به خط بروید و بگوئید آن ارتفاع جلوتر را بگیرید. به عبارتی، خود آن فرمانده باید به دستورالعملی که می دهد سنجاق شود.

البته نمونه های زیادی هست که وقتی به طرف دستور می دهید و می گوئید برو فلان کار را انجام بده، اما چون آن کار را خوب نمی داند، می رود یک طوری انجام می دهد که منظور نظر شما نیست. مثلاً اگر در بحث

اینجا بدست نمی آید. اگر به منطقه ۱۰ سپاه تهران برویم طاقچه های آنجا پر از کتابها و جزوات برادرهای ارتش است. ما بعضی نیروها را فرستادیم که برای اطلاعات عملیات آموزش ببینند، آنها وقتی به منطقه برگشتند، بر خوردشان طوری بود که اصلاً با جبهه جور در نمی آمد، هرچی هم ما می خواهیم زبان جبهه را حالی کنیم می گویند شما تشکیلات ندارید و ... الان درد ما این است. باید در این زمینه یک فکر اساسی کرد. اگر الان شما به سپاه تهران تشریف ببرید آنجا پر از کتابهای ارتش است آن هم کتابهایی که اصلاً با فکر ما جور نمی آید. از این سه سال جنگ و این همه خونی که داده شده حتی یک صفحه جزوه نیز تهیه نشده است. این یکی از مشکلات جدی ماست... اگر ما جزوه واحدی بنویسیم، یک زبان واحدی هم پیدا می کنیم...

**محسن رضایی:** آموزش را اهمیت بدهید و برادر رونده را هم تحویل بگیرید.

**[شهید]** همت: تهیه این جزوه باید توسط برادر رشید با برادر رحیم صورت بگیرد.

**[شهید]** حسین خرازی: من فکر کنم منظور برادر محسن از مطلبی که گفتند این است که ما شاید همدیگر را درک نکرده باشیم و مفهوم فرماندهی و فرمانبری مشخص نیست...

**محسن رضایی:** رئوس مسئله همین است که شما گفتید، ما برای پیشرفت کارمان (مخصوصاً هرچی کار ما گسترده تر می شود) باید برای اموراتمان به تعاریف مشخصی برسیم و این تعاریف را در دستورات، در صحبتها، در توجیه کردنها و در مسائل دیگر بکار ببریم، به طوری که وقتی شما آن تعریف را به کار بردید طرف مقابل، مسئله را بگیرد و حل بکند. الان این مسئله در خطوط پدافندی ما کاملاً به

می فهمیم که شناسایی شده؟ اما بعد که این همه تلفات دادیم می فهمیم که ما زبان همدیگر را نفهمیدیم و اگر شما نفهمید که چه دستوراتی می دهید و آیا این دستورات انجام شده یا نه؟ دیگر نمی توانید عملیات را فرماندهی کنید.

یکی از مسائل اساسی فرماندهی، دستور دادن و پیگیری دستور است. این مسئله باید بر مبنای مشخصی استوار باشد. در دنیا علاوه بر این چه کار می کنند؟ در دنیا با اینکه تعریف واحدی وجود دارد و با اینکه فرمانده بالای سرشان هست و با این که امکانات به آنها می دهند؛ ضداطلاعات هست، دادستانی هست، اعدام هست، و اگر کسی خطا کرد، یقه اش را می چسبند. الان وقتی به طرف می گویی چرا این کار را کردی؟ می گوید من فکر می کردم منظور شما این بود، این جمله خیلی تکرار می شود، یعنی همیشه اجتهادهای نامعین، نامشخص و غیرتجربی و غیرعلمی صورت می گیرد. ما واقعاً باید به این مسئله پایان بدهیم و برای همدیگر مشخص بکنیم که معا برمان باید همیشه این خصوصیات را داشته باشند ..

(۲) استراتژی فعال نمودن جبهه ای غرب

**رحیم صفوی:** ... [ائمه] که احکام اسلام را جاری و اینقدر بر نفس هایشان مسلط بودند اگر به آنها فحش هم می دادند می رفتند در مسجد سجده می کردند که خدایا از گناهان این بنده ای که می شناختم و اهانت کرد بگذر، ما که خیلی از فرهنگ اسلامی دوریم، یعنی نه فرهنگ اسلامی را شناختیم نهائمه خودمان را شناختیم و اولیاء خودمان را شناختیم و ... (گیر بودیم) اما از خدا می خواهیم که خداوند قلوب ما را روشن بکند و این پرده هایی که جلوی چشم های ما را گرفته، یا این پرده هایی که جلوی قلب های ما را گرفته، خداوند با

آفند و عقبه این مطلب را بگنجانیم که عقبه ما وقتی از جایی می خواهیم حمله بکنیم، باید دو الی سه کیلومتر (عقبه نیروی ما) پاکسازی شده باشد، دیگر لازم نیست مدام بگویید. این موضوع را فرمانده می داند، فرمانده گروهان می داند، فرمانده دسته می داند، و همه آنها توجیه شده اند... بخش زیادی از تلفاتی که ما می دهیم، به خاطر این است که دقت در کارها نیست و علت عدم دقت در کارها این است که زبان همدیگر را نمی فهمیم. وقتی به طرف مقابل می گوئیم برو این کار را انجام بده، دلمان می خواهد بهترین کار را انجام دهد، اما چون این بهترین کار، تعریف نشده و حدود و ثغورش معلوم نیست کاری را انجام می دهد که مورد نظر ما نیست. وقتی می گوئیم اعلام آمادگی بکن، می گوید من آماده ام بعد می رویم ببینیم که منظورش چیست، می بینیم نیروهایش خیلی خوب است، تدارکات هم دار و رفته دشمن را هم دیده است؛ اما وقتی به فرمانده گردان ها می گوئیم شما را کجا بردند، می گویند ما را نبردند دشمن را ببینیم. (همه فرمانده گردان ها) می گفتند: ما را به (دیدگاه) بردند و از فاصله چهار الی پنج کیلومتری گفتند دشمن آنجاست. اکثر فرمانده گردان های نجف این را می گفتند، تازه در دیدگاه می گفتند سرتان را پایین بگیرید تا دشمن شما را نبیند و مدت کمی شناسایی کردیم. وقتی از فرماندهان می پرسیم شناسایی صورت گرفته؟ می گویند بله، چرا؟ چون عنصر شناسایی می گوید اینها شناسایی کردند، اما معلوم نیست شناسایی باید دارای چه خصوصیتی باشد و باید برای این شناسایی تعریفی ارائه کنیم. چون تعریف مشخصی وجود ندارد، هر کسی یک زبانی دارد و ما زبان همدیگر را نمی فهمیم. از نظر کلی



[شهید] احمد کاظمی: یعنی نوسود نرسیده به مریوان؟

رحیم صفوی: بله زیر مریوان.

[شهید] همت: نکته‌ای که در جبهه غرب حائز اهمیت است و اثر بسیار بدی روی بچه‌هایی که از اول در غرب بودند گذاشته این است که از آغاز جنگ و حمله عراق، همیشه سخت پذیرفته می‌شد که در غرب عملیات انجام شود و هر بار هم به شکلی که خودتان در جریان هستید که مطلع الفجر و رسول‌الله یا عملیات‌هایی که انجام شدند، عملیات‌های بزرگی نبودند. لذا اکثر کادرهای آنجا خسته و فرسوده و ناامید شده‌اند در حالی که می‌توانیم یک جبهه وسیع در غرب داشته باشیم، غرب را اگر در قسمت جانورود بخواهیم در نظر بگیریم، سد دربندیخان هدف جالبی است که خیلی راحت می‌شود هم می‌شود به آن رسید، و بعد هم در قسمت قصر شیرین و ارتفاعات آغ‌داغ [می‌توانیم عملیات‌هایی را داشته باشیم] ...

آخرین جایی هم که نیرو داریم الان به نام خیرناصرخان می‌باشد که فاصله‌مان به دشمن خیلی نزدیک است یعنی به دشمن چسبیدیم و برای عملیات بسیار مناسب است خصوصاً روی ارتفاعات آق‌داغ. آق‌داغ آفندش سخت است، اما پدافند بسیار ساده‌ای دارد که با یک تیپ می‌شود آنجا را پوشش داد، و در آنجا به یک جناح از خانقین مسلط می‌شویم، جناح دیگر خانقین را نیز با عمل روی چهارباغ یعنی در جبهه گیلان‌غرب می‌شود ایجاد کرد. پ چهارباغ را در حد لزوم شناسایی کرده‌ایم و برادر احمد و برادر حسین آنجا را دیده‌اند، و در عرض دو روز در آنجا (از منطقه) شناسایی کامل کردند. اگر در ارتفاعات آق‌داغ و چهارباغ

الطاف و انوار الهیش برطرف کند. اگر این دیده‌ها و این قلب‌ها روشن شد ما دیگر از این دنیا و از این چیزها که در آن هستیم معاف می‌شویم و فراترش را نگاه می‌کنیم.

برادرها راجع به چند مسئله باید به صورت جدی فکر بکنند. اولین مسئله، مسئله غرب است. قرارگاه خاتم‌الانبیاء به عنوان مرکز عملیات کل سپاه است، تمام افکار ما از فرماندهی کل سپاه تا برادرهای دیگری که به عنوان فرماندهان عملیاتی ما هستند را در محلی متمرکز شده که می‌توان به آن قرارگاه مقدم جنوب اطلاق کرد. متأسفانه در این قرارگاه کسی به فکر جبهه غرب و اینکه در آنجا هم جبهه بزرگی داریم نیست. اکنون می‌خواهیم برادرها در رابطه با غرب و اینکه چگونه آن جبهه را زنده بکنیم و چگونه در آنجا عملیات انجام بدهیم (عملیاتی که در رابطه با استراتژی جنگ‌مان باشد) نظر بدهند، اینکه که آیا در غرب قرارگاه بنزیم یا نزنیم؟ قرارگاهش چگونه باشد و جبهه‌هایی که در غرب باز می‌کنیم و هدف از بازکردن جبهه‌ها در غرب چه باشد. اول برادرهای فرمانده سپاه‌ها و بعد هم برادران قرارگاه خاتم‌الانبیاء نظراتشان را بدهند.

[شهید] حسین خرازی: آیا نظرتان این است که جبهه غرب را فعال کنیم؟

رحیم صفوی: در رابطه با غرب باید چه کار کنیم؟ مثلاً باید در آنجا قرارگاه بنزیم و جبهه باز بکنیم؟

[شهید] احمد کاظمی: برادر رحیم از مهران تا مریوان یا کل کردستان و غرب و ...

رحیم صفوی: نه کردستان را اصلاً ما جزء این جبهه نمی‌آوریم، جبهه‌های در رابطه با عراق، از مهران تا ارتفاعات نوسود، ... کاری هم به کردستان نداریم.

به پاسگاه قلالم یا قلالن مسلط هست و اتصال آن به ارتفاعات کانی شیخ و مندلی امکان پذیر است. این وسط نیز بیست کیلومتر بین ایلام و سومار باز است که هم اکنون قاچاقچی ها به راحتی از آنجا برای جاسوسی به داخل می آیند. **رحیم صفوی**: کانی شیخ به کجا می خورد، ارتفاعات کانی شیخ؟

[شهادت] **همت**: از شمال به ارتفاعات مندلی می خورد، از جنوب به ارتفاعات ایلام به نام قلالم یا قلالزرد یا همان قلالم یا قلالن، در خود ارتفاعات ایلام به چپ که بیاییم، روی مهران یک چند تا عملیات کوچک عمل کردند...

یک زائده ای به صورت یک U در مهران هست، که عمل کردن در آنجا، زرباطیه و بدره را در معرض تهدید قرار می دهد. شهر بدره نیز نقطه جالبی برای عمل کردن است و در سمت چپ، چنگوله است که گرفتنش کاری ندارد. [شهادت] **احمد کاظمی**: نمی شود گرفت.

[شهادت] **همت**: بالای سرش ارتفاعات ۱۵۰ هست. من خودم به آن ارتفاعات نرفتم، اما این هم عملیاتی است که می شود انجام داد. من یک بار دیگر عملیات ها را تقسیم می کنم؛ یکی عملیات مهران، که با اهمیت است یعنی هم ارتفاعات مهران باعث آزادی شهر مهران از نظر رفت و آمد می شود، مهران دو تا عملیات دارد، یکی ارتفاعاتی که مقابل خود شهر مهران است و یکی هم ارتفاعات کله قندی و ۳۴۳ که این دو تا مجزا از هم هستند، و عملیات آن هم نیروی زیادی نیاز دارد. عملیات های دیگر، ادامه عملیات مندلی، عملیات نفت شهر، عملیات چهارباغ، عملیات آق داغ و عملیات سد دربندی خان است. اینها عملیات های غرب است که حائز اهمیت است و اگر بخواهیم

به صورت هم زمان عملیات بشود، بسیار نتیجه می دهد و به احتمال شصت الی هفتاد درصد، خانقین سقوط می کند و این موضوع بسیار مهم است. در استان سلیمانیه عراق که کلاً شمال عراق را در برمی گیرد اولین شهر خود سلیمانیه و دومین شهر از نظر جمعیت و اهمیت اقتصادی، خانقین، سوم حلبچه و چهارم پنجمین است. این چهار شهر از شهرهای بسیار مهم عراق هستند ... از جوانرود به بالا را که در نظر بگیرید، این دو عملیات، یکی آق داغ و یکی هم چهارباغ، سد دربندی خان هم مورد. یک عملیات مهم دیگر، عملیات در خود نفت شهر است. عیب این

عملیات این است که خط لجمن خودی و دشمن دور است و چند عملیات ایذایی باید انجام شود تا یک مقدار خودمان را به دشمن مخصوصاً به گرمکیش نزدیک کنیم. در آنجا ما ۹۰ درصد شناسایی کردیم، سه تا

برادرها پایشان روی مین قطع شد و آمادگی برای عملیات بود که اجازه صادر نشد. در هر صورت آنجا برای عملیات مناسب است و تنها مشکلش برای پدافند، تنگه نفت شهر است، یعنی جلوی حوزه نفت شهر که از نفت خانه عراق امکان پاتک به آنجا وجود دارد. ادامه عملیات مسلم بن عقیل در ارتفاعات مندلی نیز امکان پذیر است و در سمت چپ، ادامه ارتفاعات میمک و اتصال ارتفاعات میمک که

رحیم صفوی: اکنون می خواهیم برادرها در رابطه با غرب و اینکه چگونه آن جبهه را زنده بکنیم و چگونه در آنجا عملیات انجام بدهیم نظر بدهند، اینکه که آیا در غرب قرارگاه بزنیم یا نزنیم؟

مورد نیاز به آنجا بروند که در سطح قرارگاه هم اشراف داشته باشند. در هر حال، به علت بافت فکری که برادرها در آنجا دارند یک کادر قوی لازم است، که یک یا دو لشکر را در بر بگیرد. اگر بخواهیم در آنجا عمل بکنیم، به یک لشکر با کیفیت متوسط است و یک لشکری با کیفیت خوب مورد نیاز است.

**رحیم صفوی:** یعنی دو لشکر برود؟

**[شهید] همت:** دو لشکر برود که بتواند کار بکند و با لشکر ۸۱ سه لشکر بشود و در آن صورت هر سه لشکر می‌توانند حتی در

چهارباغ و آق‌داغ در یک زمان عمل کنند، قرارگاه به یک اسم باشد، یعنی همان قرارگاه مقدم نزاجا باشد با عناصری که از اینجا به آن قرارگاه می‌روند...

**رحیم صفوی:** از قرارگاه خاتم کسی برای آن قرارگاه برود؟

**[شهید] همت:** به

نظر من بهتر است از

خاتم قرارگاه باشد، افرادی چون برادر عزیز [جعفری] که به منطقه تسلط دارند گزینه مناسبی هستند، تا تسلط و اشراف قوی بر امور وجود داشته باشد. به عبارتی بهتر است عناصری از قرارگاه خاتم رها شوند، و در آنجا با قرارگاه مقدم نزاجا از ارتش، قرارگاهی را تشکیل بدهند و نیروهایی زیر امر آنها به عملیات اقدام کنند و نیروهای تپیی که در غرب شکل گرفته و نیروهای انصار الرسول الله، لشکر

در نوسود هم برویم همان را ما با دو گردان می‌توانیم برویم بالا و در آنجا باز حرکت‌هایی به طرف شهرهای بیاره یا خرمال عراق می‌شود انجام داد. شناسایی آن منطقه را ما تسلط داریم و یک الی دو سال در منطقه بودیم.

**رحیم صفوی:** درباره شکل قرارگاه و مقدار نیرویی که باید آنجا برود چه نظری دارید؟

**[شهید] همت:** بحث مقدار نیرو، بستگی به هدفی دارد که ما از عملیات در آن منطقه داریم. اگر می‌خواهیم همزمان با جنوب، در آنجا عملیات بشود، رفتن یک یا دو لشکر کاری را از پیش نمی‌برد و اگر می‌خواهیم یک جا پایی در آنجا باشد و حرکت‌های کوچکی آنجا داشته باشیم، مثلاً به یک لشکر بگوییم به تدریج در نفت‌شهر عمل کند و تکه تکه پیش برود. اما اگر هدف این است که واقعاً عملیاتی انجام بشود، یک سپاه باید جابجا بشود و به آنجا برود. قرارگاه مقدم نزاجا در جنوب هم که الان هست، لشکری که با آنها هست لشکر ۸۱ به طور کامل با چهار تیپ است که عبارتند از یک تیپ با پنج گردان، دو تیپ با چهار گردان و یک تیپ با سه گردان. استقرار این چهار تیپ به این ترتیب است که یک تیپ در ایلام، یک تیپ در سومار، یک تیپ در گیلان‌غرب و یک تیپ در سرپل‌ذهاب است که آنجاها نقاط اضطراری تاکتیک ارتش است. می‌توان با قرارگاه مقدم در نزاجا (جنوب) که این لشکر را زیر امرش گرفته با تیپ ۳۰ گرگان، به اصطلاح بشود یک قرارگاه تشکیل داد. در هر حال، هر نیرویی از جنوب که بخواهد به آنجا برود، باید با لشکر ۸۱ و تیپ ۳۰ گرگان تشکیل یک قرارگاه را بدهد. اگر لشکر برود امکان دارد قرارگاه نزاجا قبول نکند با دو لشکر، قرارگاه مشترک بزند. در آن صورت سپاه باید با عناصر

**[شهید] همت:** اگر در ارتفاعات آق‌داغ و چهارباغ به صورت هم‌زمان عملیات بشود، بسیار نتیجه می‌دهد و به احتمال شصت الی هفتاد درصد، خانقین سقوط می‌کند

که بتوانند در رابطه با ارتش هم برای عملیات تصمیم‌گیری کنند. یعنی بتوانند جبهه را فعال و به آن شکلی که منظورمان است در بیاورند. حال اگر لشکری باشد که فرماندهش از مسئولین قرارگاه خاتم‌الانبیاء باشد، یا یک لشکر به آنجا برود و از مسئولین خاتم‌الانبیاء هم به آنجا بروند و و زیر نظر خاتم‌الانبیاء، قرارگاه بزنند. در این حالت، شکل فرماندهی باید به نحوی باشد که، بتواند مسائل مشترک با ارتش را برای عملیات در منطقه مدیریت کند و کسی باشد که بینش عملیاتی داشته باشد و بتواند مسائل آنجا را زودتر حل کند.

**[شهید] همت:** ... هدف کلی بغداد است، ما روی این طرح کار کرده‌یم قبلاً هم گفتیم سختی دارد، جناح دارد اما می‌شود روی آن کار کرد.... بهتر است پشتیبانی قرارگاه غرب زیر نظر قرارگاه خاتم باشد و از خود ستاد مرکز تدارک بشود، یا مسئول آنجا از قرارگاه خاتم باشد، افرادی نظیر برادر اسدی که به غرب و به منطقه آشنا هستند می‌تواند مناسب باشد....

**مصطفی ربیعی:** من در تکمیل صحبت برادرها می‌گویم که یک قرارگاهی در حد سطح سپاه‌های فعلی که در جنوب داریم باید چنین قرارگاهی هم در غرب وجود داشته باشد و با ارتش هم هماهنگ باشند. می‌توان لشکر نصر را با همین استعداد به آنجا فرستاد تا با یکی از لشکرهای ارتش در آنجا ادغام شوند و به آنها هدف هم بدهند. هدف‌هایی که اولویت و ارزش دارد... به عنوان مثال، ارتفاعات آق‌داغ را تصرف کنند که هم قصر شیرین از دید و تیر خارج می‌شود و هم اینکه یک جناح مثل خانقین ایجاد می‌شود.

**محسن رضایی:** برای قرارگاه چه کسی برود؟  
**مصطفی ربیعی:** البته بستگی به این دارد که

۸۱ و همچنین لشکری که در صورت نیاز از اینجا عازم می‌شود را تحت امر بگیرند. اگر شما هدف‌تان از عملیات را مشخص کنید می‌توانیم بگوییم چه میزان نیرو برای عملیات مورد نیاز است. به نظر من، بهتر است در یکی از مناطق نفت‌شهر، چهارباغ و آق‌داغ عمل شود. اگر قبل از عمل کردن هم شناسایی صورت بگیرد بهتر است، چون در غرب جاسوس زیاد هست و جابجایی هم نشده، لذا اگر همه کارها یک دفعه انجام بشود می‌شود بهترین بهره‌برداری را داشت.

**احمد کاظمی:** ما می‌توانیم به جبهه غرب برای انجام عملیات تکیه کنیم. الان من شناسایی در این حد از منطقه غرب ندارم که بتوانم نظر بدهم؛ اما برای اینکه بخواهیم جبهه غرب را فعال کنیم و به شکل جنوب در بیاوریم و واقعاً بتوانیم از جبهه‌ای که آنجا داریم استفاده کنیم که یک جبهه بی‌خاصیتی نباشد، و لااقل در عملیات‌های عمده‌ای که می‌خواهیم در جنوب انجام بدهیم، یک جبهه کمکی برای محور باشد، باید حتماً یک قرارگاه در آنجا داشته باشیم. این قرارگاه، لزوماً باید یک قرارگاه مشترک با ارتش و در حد یک لشکر باشد. لشکری که سه تا تیپ سازمانی داشته باشد که بتواند یک قرارگاه لشکری بزند و سه تیپ هم داشته باشد که در سه نقطه مختلف شروع به کار بکنند. کیفیت آن هم همان‌طور که برادر همت گفت متوسط باشد نه اینکه کیفیتش به حدی پایین باشد که نتواند مسائل عملیاتی را خوب تجزیه و تحلیل کند. اگر کیفیتش زیاد هم بالا نباشد، مسئله‌ای نیست و کیفیت متوسط، خوب است. اگر خود مسئولین هم بخواهند آن قرارگاه را تشکیل بدهند، باید افرادی باشند که کشش و گنجایش این مسئولیت را داشته باشند

بکند، نیرویی که از منطقه ۷ هست زیر نظر همان باشد، یعنی هر تیپ و گردانی از منطقه که داخل آنجا هست، تحت امر قرارگاه باشد... [شهید] همت: برادر رحیم، لشکر فجر نمی‌تواند... نصر خوب است، لشکر متوسط است و اگر موافق باشید از لشکر ولیعصر (عج) یا تیپ امام حسن (ع) هم تعدادی به آن منطقه بروند، ... چون تنها تیپ و لشکری هستند که جابجا نشده‌اند و خیلی تأثیر خوبی هم دارد. (مثل منطقه ۸) در تابستان هوا بسیار مناسب است.

**مصطفی ربیعی:** در رابطه با صحبت برادر همت که گفتند قرارگاهی با قرارگاه نزاچا در غرب ترکیب می‌شود و ستادی هم باشد، درحقیقت این دوباره همان قرارگاه نجف می‌شود، یعنی یک مقدار سنگینی بار قرارگاه نجف هم روی دوشش می‌افتد و این به خاطر این است که بتواند مسئله عملیات را برسد،... اگر قرارگاه ستادی هم باشد، درگیر مسائل ستادی می‌شود و باید کمبودهای لشکر را هم رسیدگی کند و اصلاً مسئله عملیات هم وا می‌ماند. البته قرارگاه به تدریج، درگیر مسائل پرسنلی، تدارکاتی، تعاون و ... می‌شود و عین لشکرهای ارتش بطور خودکفا با مرکز عمل می‌کند. **محمد باقری:** بهتر است یک پشتیبانی در غرب ایجاد شود تا امور پشتیبانی لشکرهای آنجا را هماهنگ کند.

**محسن رضایی:** چه کسی باید نظارت داشته باشد؟

**مصطفی ربیعی:** بیشتر مسئله عملیات است که قرارگاه می‌بایست به مسائل عملیاتی برسد و ... **امین شریعتی:** اگر کادر خوب داشته باشد می‌توان به مسائل عملیاتی هم رسیدگی کند... **مصطفی ربیعی:** قرارگاه نجف سابق باید خیلی

آیا با غرب می‌خواهید فعال برخورد کنید یا نه؟ دقیقاً هم چون اول عید و فصل بهار هم هست می‌شود در آنجا کارهایی کرد و نتیجه هم گرفت. افرادی چون برادر مرتضی که در لشکر نصر هستند یا برادر عزیز به خاطر اینکه بتوانند با جریان قوی برخورد بکنند می‌توانند گزینه‌های مناسبی باشند... هدف هم به آنها داده شود تا همین الان شروع بکنند و همزمان با عملیات‌هایی که در جنوب داریم، در غرب هم عملیات داشته باشیم.

**امین شریعتی:** نظر من همان نظر برادرهاست یعنی دو لشکر نصر و فجر به غرب بروند و هدف اصلی هم این باشد که یکسری از نیروها بروند در آنجا که واقعاً ساخته بشوند. حتی آنجا خط هم گرفته شود که اگر لشکر فجر به آنجا رفت، بخش از خط را به آن بدهند. از بزرگ‌ترین مسائلی که الان ما داریم، این است که نیروها خط ندارند،... یا اینکه لشکر به آنجا برود و یکی از برادرها هم مسئول قرارگاه و هم فرمانده لشکر شود.

**رحیم صفوی:** ارتش قبول نمی‌کند. [شهید] حسین خرازی: فرمانده لشکر، فرمانده قرارگاه نمی‌شود؟ **رحیم صفوی:** آنجا دو تا قرارگاه دارد، یک قرارگاه لشکری و یکی هم قرارگاه مقدم نزاچا در غرب ...

**امین شریعتی:** یک نقطه آمادی هم طبق طرحی که بود این است که قرارگاه خاتم می‌تواند مسائل ستادی را در همین جا حل بکند، که هر قرارگاهی آنجا خواست تشکیل شود. البته نیروی ستادی هم لازم است، تا مسائل لشکرها و مسائل عملیاتی را حل بکنند و هدایت آن هم زیر نظر قرارگاه خاتم باشد. در رابطه با منطقه ۷ هم هر کجا که خواست برود و عمل

قوی تر باشد که بتواند آنجا ادغام بکند... آن منطقه‌ای هم که عملیاتی صورت می‌گیرد زیر نظر قرارگاه باشد...

[شهید] همت: برادر رحیم، افرادی چون برادر داوودی می‌تواند در آنجا فرمانده خوبی باشد، یا اگر فردی از اطلاعات و عملیات باشد، آنها به وجب به وجب زمین آنجا آشنا هستند. یا برادر همدانی را داریم ... در هر صورت باید از افرادی که طی این دو سه سال روی آنجا کار کردند استفاده شود... حتی ما افرادی همچون برادر صادقی را داریم که مسئول ستاد سرپل بود...

**غلامحسین بشردوست:** فعال کردن جبهه غرب فواید زیادی دارد، به این معنا که حداقل یک مقدار از نیروهای دشمن به آن منطقه منتقل می‌شود؛ به خصوص اگر هم‌زمان با عملیات‌هایی که در جنوب صورت می‌گیرد در غرب هم عملیات انجام شود. با توجه به اهدافی مهمی که در منطقه غرب وجود دارد، یک لشکر کم است یعنی لشکر نصر به تنهایی نمی‌تواند کاری از پیش ببرد و حتماً باید دو لشکر باشد. راجع به پشتیبانی هم پیشنهاد می‌کنم تدارکات قرارگاه نجف، چون به تمام امور آشناست به آنجا منتقل شوند، چراکه بهتر می‌تواند نیروهایی را که آنجا هستند تدارک کند.

در رابطه با منطقه هم چون یک عنصری از خاتم‌الانبیاء می‌روند پس حالا کسی هست و تعیین می‌فرمایید، آنجا می‌روند و قرارگاه را تشکیل می‌دهند تا کل منطقه عملیاتی را زیر نظر بگیرند. اما در رابطه با منطقه ۷ که هر جا عملیات هست، آن منطقه عملیاتی زیر نظر این قرارگاه باشد، ... اگر رشته کار را از منطقه ۷ نگیریم، مناطق پدافندی می‌تواند زیر نظر خود منطقه ۷ باشد که آنجاها را تدارک بکند، یعنی به طور مستقیم منطقه پدافندی داشته باشد، در